سلسله مباحث وهابیت شناسی

محمد بن عبدالوهاب

(بنیانگذار وهابیت)

مؤلف: علی اصغر رضوانی

بسم الله الرحمن الرحیم

محمد بن عبد الوهاب بنیانگذار وهابیت

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

محمد بن عبد الوهاب بنیانگذار وهابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی، علی‌اصغر، ۱۳۴۱ –

عنوان و نام پدیدآور : محمدبن‌عبدالوهاب (بنیان‌گذار وهابیت)/ مولف علی‌اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۸۸ ص.

فروست : سلسله مباحث وهابیت‌شناسی؛ ۳

شابک : ۱۱۵۰۰ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۷۰-۷

وضعیت فهرست نویسی : فاپا(چاپ دوم)

یادداشت : چاپ اول:۱۳۸۸(فیپا).

یادداشت : چاپ دوم .

یادداشت : کتابنامه:ص.[۸۷] – ۸۸.

موضوع : ابن عبدالوهاب، محمد، ۱۱۱۵ – ۱۲۰۶ق.

موضوع : وهابیه -- عقاید

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶/ر۵۵م۳ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۱۱۷۹۸

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص: ۸

دیباچه

ص۹

تاریخ اندیشه اسلامی همراه فراز و فرودها و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌هاست. در این تاریخ پرتحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور نموده و برخی از آنان پس از چندی به فراموشی سپرده شده‌اند و برخی نیز با سیر تحول همچنان در جوامع اسلامی نقش‌آفرینند، اما در این میان، فرقه وهابیت را سیر و سرّ دیگری است؛ زیرا این فرقه با آنکه از اندیشه استواری در میان صاحب‌نظران اسلامی برخوردار نیست، اما به خاطر تسلط بر دو مرکز مقدس مسلمانان؛ یعنی مکه و مدینه، بر آن است تا اندیشه‌های نااستوار و متحجرانه خویش را به سایر مسلمانان تحمیل نموده و خود را تنها میدان‌دار اندیشه و تفکر اسلامی بقبولاند.

از این‌رو، شناخت راز و رمزها و سیر تحول و اندیشه‌های این فرقه کاری است بایسته تحقیق که استاد ارجمند جناب آقای علی‌اصغر رضوانی با تلاش پیگیر و درخور تقدیر به

ص: ۱۰

زوایای پیدا و پنهان این تفکر پرداخته و با بهره‌مندی از منابع تحقیقاتی فراوان به واکاوی اندیشه‌ها و نگرش‌های این فرقه پرداخته است.

ضمن تقدیر و تشکر از زحمات ایشان، امید است این سلسله تحقیقات موجب آشنایی بیشتر با این فرقه انحرافی گردیده و با بهره گیری از دیدگاه‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران در چاپ‌های بعدی بر ارتقای کیفی این مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق

گروه کلام و معارف

مرکز تحقیقات حج

پیشگفتار

اشاره

ص: ۱۱

یکی از فرقه‌هایی که در مقابل اکثر مسلمین قرار گرفته، فرقه‌ای موسوم به «وهابیت» است. این فرقه منسوب به مؤسّس آن، محمّد بن عبدالوهاب بن سلیمان نجدی است. او کسی است که با ادّعای احیای توحید و سلفی گری، همان عقاید و افکار ابن تیمیه را در شبه جزیره عربستان پیاده کرده، آل سعود نیز مجری افکار آنها گشت. این فرقه از قرن دوازده تاکنون بر جای مانده است. جا دارد درباره مؤسس این فرقه بحث کنیم.

ص: ۱۲

شرح حال محمّد بن عبدالوهاب

اشاره

ص: ۱۳

محمّد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۱ ه. ق متولد شد و در سال ۱۲۰۶ ه. ق از دنیا رفت. دوران کودکی را در شهر خود «عیینه» در حجاز و به ویژه نجد سپری کرد. بعد از مدتی وارد حوزه علمیه حنبلی شد و نزد علمای «عیینه» به فراگیری علوم پرداخت. برای تکمیل دروس خود، وارد مدینه منوّره شد. بعد از آن شروع به مسافرت به کشورهای اسلامی نمود؛ چهار سال در بصره و پنج سال در بغداد اقامت نمود. و به ایران نیز مسافرت کرد؛ در کردستان یک سال و در همدان دو سال ماند. آن گاه سفری به اصفهان و قم نمود و بعد از فراگیری فلسفه و تصوّف، به کشور خود، حجاز بازگشت. بعد از هشت ماه که در خانه خود اعتکاف نموده بود، بیرون آمد و دعوت خود را آغاز نمود.

با پدرش به شهر «حریمله» هجرت کرد، و تا وفات پدر در آنجا ماند؛ در حالی که پدرش از او راضی نبود.

ص۱۴

از آنجا که محمّد بن عبدالوهاب، عقاید خرافی خود را که بر خلاف عامه مسلمانان بود و در حقیقت همان عقاید ابن تیمیه بود منتشر می‌ساخت، بعد از فوت پدرش خواستند او را بکشند که به شهر خود «عیینه» فرار کرد.

قرار شد امیر شهر، عثمان بن حمد بن معمر، او را یاری کند تا بتواند افکار و عقایدش را در جزیرهٔ العرب منتشر سازد. و برای تأکید این میثاق، امیر عیینه خواهرش جوهره را به نکاح محمّد بن عبدالوهاب درآورد. لکن به جهت اختلاف بین آنان این میثاق و ازدواج دوام نیاورد. و لذا از ترس اینکه امیر او را ترور کند به «درعیه» شهر مسیلمه کذاب، فرار کرد.

از همان موقع که در «عیینه» بود به کمک امیر شهر درصدد اجرای عقاید و افکار خود برآمد و قبر زید بن خطّاب را خراب نمود و این امر منجرّ به فتنه و آشوب شد. در «درعیه» نیز با محمّد بن سعود- جد آل سعود- که امیر آن شهر بود، ملاقات کرد. قرار شد محمّد بن سعود هم او را یاری کند و در عوض، او نیز حکومتش را تأیید نماید.

محمّد بن سعود نیز به جهت تأیید این میثاق، یکی از دختران خود را به نکاح او درآورد. اوّلین کار او این بود که حکم به کفر و شرک و ترور امیر «عیینه» داد و سپس آل سعود را برای حمله به «عیینه» تشویق کرد. در اثر آن حمله تعداد زیادی کشته، خانه‌هایشان غارت و ویران شد و به نوامیس شان هم تجاوز نمودند. این گونه بود که وهابیان حرکت خود را به اسم نصرت و یاری توحید و محاربه با بدعت و شرک و مظاهر آن شروع کردند.

ص: ۱۵

محمّد بن عبدالوهاب همه مسلمانان را، بدون استثنا، تکفیر می‌نمود؛ به اتهام اینکه آنان متوسل به پیامبر اسلام (ص) می‌شوند و بر قبور اولیای خود گنبد و بارگاه می‌سازند و به قصد زیارت قبور سفر می‌کنند و از اولیا طلب شفاعت می‌کنند و .... (۱)

پس از پیروزی بر «عیینه» به سرزمین‌های دیگر لشکرکشی کرده و به بهانه گسترش توحید و نفی «بدعت»، «شرك» و مظاهر آن، از میان مسلمین به سرزمین نجد و اطراف آن؛ مثل یمن و حجاز و نواحی سوریه و عراق، حمله‌ور شدند، و هر شهری که عقاید آنان را قبول نمی‌کرد غارت کرده، افرادش را به خاك و خون می‌کشیدند. (۲)

پس از ورود به قریه «فصول» از حوالی «أحسا» و عرضه کردن عقاید خود، مردم با آنان بیعت نکردند، در نتیجه سیصد نفر از مردان قریه را کشته، اموال و ثروت آنان را به غارت بردند. (۳)

وهابیان با این افکار خشن، باعث ایجاد اختلاف و تشتّت و درگیری میان مسلمین شدند و استعمار را خشنود نمودند. تا جایی که «لورد کورزون» در توصیف شریعت وهابیت می‌گوید: «این عالی‌ترین و پربهاترین دینی است که برای مردم به ارمغان آورده شده است». (۴)

با اینکه محمّد بن عبدالوهاب از دنیا رفته است ولی مستشرقین و

استعمارگران دائماً درصدد دفاع از افکار او هستند، تا جایی که مستشرق

۱- ر. ك: تاریخ نجد، آلوسی؛ الصواعق الالهیهٔ، سلیمان بن عبدالوهاب؛ فتنه الوهابیهٔ، زینی دحلان.

۲- جزیرهٔ العرب فی القرن العشرین، ص ۳۴۱.

۳- تاریخ المملکهٔ العربیهٔ السعودیهٔ، ج ۱، ص ۵۱.

۴- المخطّطات الاستعماریهٔ لمکافحهٔ الاسلام، ص ۷۸.

ص ۱۶

یهودی «جولد تسهیر» او را پیامبر حجاز خوانده و مردم را به متابعت از افکار او تحریک می‌نماید. (۱)

مخالفت عبدالوهاب با عقاید انحرافی فرزندش محمد

ابن بشر در کتاب «عنوان المجد فی تاریخ النجد» می‌نویسد:

فلمّا انّ الشیخ محمد وصل إلی بلد حریملاء جلس عند ابیه یقرأ علیه و ینکر ما یفعل الجهال من البدع و الشرک فی الأقوال و الأفعال، و کثر منه الانکار لذلک و لجمیع المحظورات، حتی وقع بینه و بین ابیه کلام، و کذلک وقع بینه و بین الناس فی البلد، فاقام علی ذلک سنین، حتی توفی ابوه عبدالوهاب فی سنهٔ ۱۱۵۳، ثم أعلن بالدعوهٔ. (۲) چون شیخ محمّد به شهر حریملاء رسید نزد پدرش شروع به تحصیل نمود و آنچه را که جاهلان از بدعت‌ها و شرک در اقوال و رفتار انجام می‌دادند را انکار کرد، و زیاد آنان را انکار می‌نمود، تا آنکه بین او و پدرش نزاع شد، همچنین بین او و بین مردم شهر نزاع درگرفت. او بر این امر سال‌ها بود تا پدرش عبدالوهاب در سال ۱۱۵۳ وفات نمود، آن‌گاه دعوت خود را علنی نمود.

اولین پیمان محمد بن عبدالوهاب

بعد از آنکه محمّد بن عبدالوهاب از «حریملاء» طرد شد با امیر «عیینه» عثمان بن حمد بن معمر هم پیمان شد و به او گفت: «اگر مرا

۱- المخطّطات الاستعماریهٔ لمکافحهٔ الاسلام، ص ۱۰۵.

۲- عنوان المجد، ابن بشر، ج ۱، ص ۸.

ص: ۱۷

یاری کنی «نجد» را مالک خواهی شد».

امیر عیینه دخترعمویش جوهره دختر عبدالله بن معمر را به نکاح او درآورد و آن هنگام نیز محمّد بن عبدالوهاب به امیر گفت: «من امیدوارم که خداوند نجد و اطراف آن را به تو بخشد». (۱)

تکلیف به هجرت به «نجد»

محمّد بن عبدالوهاب هر کسی را که به مذهب او می‌گروید ملزم می‌کرد تا به سرزمین «نجد» هجرت کند، و این بدعتی بود که کسی جز نافع بن ارزق انجام نداد.

ابن بشر که خود وهابی نجدی است می‌گوید:

و لمّا هاجر من هاجر إلی الدرعیهٔ و استوطنوها کانوا فی اضیق عیش و اشدّ حاجهٔ و ابتلوا ابتلاء شدیداً، فکانوا فی اللیل یأخذون الأجرهٔ و یحترفون، و فی النهار یجلسون عند الشیخ فی درس الحدیث و المذاکرهٔ ... و کان الشیخ-/- لمّا هاجر الیه المهاجرون یتحمّل الدَّین الکثیر فی ذمته لمؤونتهم و مایحتاجون الیه. (۲) چون آنان که قصد هجرت داشتند به «درعیه» رسیدند و آنجا را وطن خود نمودند، در مضیقه زندگی و در شدت احتیاج به سر می‌برده و ابتلای شدیدی داشتند. آنان در شب کار می‌کرده و

۱- تاریخ نجد، عبدالله فیلبی، ص ۳۶، چاپ المکتبهٔ الاهلیهٔ، بیروت؛ عنوان المجد، ج ۱، ص ۹.

۲- عنوان المجد، ج ۱، ص ۱۵.

ص: ۱۸

اجرت می‌گرفتند و در روز به مجلس درس شیخ و درس حدیث و مذاکره حاضـر می‌شدند ... و شیخ-/- چون مهاجران به سوی او هجرت کردند دین بسیاری را به ذمه خود گرفت و مخارج ضروری آنان را تأمین می‌کرد.

محمد بن عبدالوهاب و اقرار گرفتن بر کفر افراد

احمد زینی دحلان می‌نویسد: «چون می‌خواست کسی را در دینش وارد کند بعد از اقرار به شهادتین به او می‌گفت: اشـهد علی نفسک انّک کنت کافراً، و اشهد علی والدیک انّهما ماتا کافرین، و اشهد علی فلان و فلان- و یسمی له جماعهٔ من اکابر العلماء الماضـین- انّهم کانوا کفاراً؛ فان شـهدوا قبلهم، و الّا امر بقتلهم. و کان یصرح بتکفیر الأمهٔ منذ ستمائهٔ سنهٔ. (۱) گواهی بده بر خـودت که تـو کـافر بودی، و نیز بر پـدر و مـادرت گواهی بـده که آن دو نیز کـافر از دنیـا رفته‌انـد، و گواهی بـده بر فلاـن و فلاـن شخص- نام جماعتی از علمای پیشـین را می‌برد- که آنان کافر بوده‌انـد، اگر آنان گواهی می‌دادنـد قبول می‌کرد، وگرنه دسـتور به قتل آنان می‌داد. و او تصریح به تکفیر امت از ششصد سال پیش می‌نمود.

موقعیت مردم «نجد» در زمان دعوت محمد بن عبدالوهاب

در زمـان دعـوت محمـد بن عبـدالوهاب وضـعیتی خـاص بر عـوام مردم حـاکم بـوده که مردم را به شـرک سوق می‌داده است، ولی نمی‌توان

۱- خلاصهٔ الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، ج ۲، ص ۲۲۷، چاپ استانبول، سال ۱۹۸۶ م.

ص: ۱۹

موقعیت در این عصر و زمان را که بر عموم حاکم می‌باشد با آن زمان مقایسه کرد.

شیخ حسین بن غنّام از طرفداران وهابیان در کتاب «تاریخ نجد» می گوید:

فقد کان فی بلاد نجد من ذلک امر عظیم و هول مقیم ... کانوا یزعمون انّ فی قریوهٔ فی الدرعیهٔ قبور بعض الصحابهٔ، فعکفوا علی عبادتها و صار اهلها اعظم فی صدورهم من الله خوفاً و رهبهٔ، فتقربوا الیهم و هم یظنون انّهم اسرع إلی تلبیهٔ حوائجهم من الله؛ فکانّما عناهم تعالی بقوله: أَئِفْکاً آلِهَهً دُونَ اللهِ تُرِیدُونَ، و کانّما کان جوابهم دائماً: إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی أُمَّهٍ وَ إِنَّا عَلی آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ ...

وکان النساء و الرجال یأتون بلیدهٔ الفداء، حیث یکفر ذکَر النخل المعروف بالفحّال و یفعلون عنده اقبح الأفعال و یتبرکون به و یعتقدون فیه. فکانت تأتیه المرأهٔ اذا تأخرت عن الزواج فتضمه بیدیها ترجو ان یفرّج عنها کربها و تقول: یا فحل الفحول ارید زوجاً قبل الحلول. و کانت طوائف من الناس تنتاب شجرهٔ الطرفیهٔ، فیتبرکون بها و یعلقون الخَرَق علیها اذا ولدت المرأهٔ ذکراً لعلّه یسلم من الموت.

وفی اسفل الدرعیهٔ غار کبیر یزعمون انّ الله تعالی خلقه فی الجبل لأمرأهٔ تسمی بنت الأمیر، اراد بعض الفسقهٔ ان یظلمها فصاحت و دعت الله، فانفلق لها الغار باذن العلی الکبیر، فاجارها من ذلک السوء، فکانوا یرسلون إلی ذلک الغار اللحم و الخبز و

ص:۲۰

یبعثون بصنوف الهدایا ... (۱) در شهرهای نجد از این موضوع امری عظیم و خوفی پابرجا بود .... آنان گمان می‌کردند که در (قریوه) در (درعیه) قبرهای برخی از صحابه است، و لذا به پرستش آنها روی آورده و اهل آنجا در دل‌هایشان بزرگ‌تر از خدا بودند از جهت خوف و ترس، و به آنان تقرب جسته و گمان می‌کردند که حاجاتشان سریع‌تر برآورده می‌شود از توجه به خدا. گویا خداوند متعال آنان را قصد کرده به قولش (آیا از روی تهمت خدایانی غیر از خداوند را اراده می‌کنید) و گویا پاسخ آنان دائماً این بود: (ما پدرانمان را بر عملی یافتیم و ما از کارهای آنان پیروی می‌کنیم) ....

و زنان و مردان به (بلیدهٔ الفداء) می‌آمدند که درختان نر از خرما معروف به فحّال زیاد بود، و کنار آن قبیح‌ترین کارها را انجام می‌دادند و به آن تبرک می‌جستند و به آن اعتقاد داشتند. هرگاه زنی از ازدواجش تأخیر می‌افتاد نزد آن درخت می‌آمد و با دو دستش آن را به خود می‌گرفت و امید داشت که گرفتاری‌اش بر طرف شود و می‌گفت: ای نر نرها! من قبل از پایان سال از تو همسری می‌خواهم.

و طوایفی از مردم به نوبت به سراغ درخت (طرفیه) می‌آمدند و به آن تبرک می‌جستند و پارچه‌ها به آن آویزان می‌کردند. هرگاه زنی پسر می‌زایید، گویا با این کار از مرگ نجات می‌یافت.

و در پایین (درعیه) غار بزرگی بود، گمان می‌کردند که خداوند

۱- تاریخ نجد، صص ۱۴ و ۱۵، چاپ دار الشروق، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

ص ۲۱

متعـال آن را در آن کوه برای زنی خلق کرده به نـام (بنت الامیر)، که برخی از افراد فاسق اراده کرده بودنـد تا به او ظلم نماینـد، او فریاد برآورده و خدا را خوانده است، در آن هنگام غار به اذن

خدای علی کبیر شکافته شد و زن را از آن دشواری پناه داد. و آنان به سوی آن غار گوشت و نان می‌فرستادند و هدایای گوناگون ارسال می‌نمودند ...

از کلام محمـد بن غنام اسـتفاده می‌شود که برخی از مردم عصـر محمد بن عبدالوهاب واقعاً مشـرک بوده‌اند ولی این را نمی‌توان به دیگران تعمیم داد و حکم کلی به شرک تمام مردم نمود، گرچه عقیده شرک‌آلود نسبت به اولیا نداشته و ندارند.

تندروی محمد بن عبدالوهاب در دعوت

استاد عبدالکریم خطیب در کتاب «الدعوهٔ الوهابیهٔ» درباره دعوت محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

بـدأت الـدعوهٔ حادهٔ عنیفـهٔ مطبوعـهٔ بطابع التطرف و المغالات، فکان طبیعیاً ان یلقاها الناس بعناد و تطرّف، و مثل هذا لایجعل للسـلم مجالا بین الطرفین المتقابلین ...

بـدأت بانکار المجتمع الاسـلامی کلّه، فالمسـلمون جمیعاً فی نظر الوهابیین قـد انسـلخوا عن الاسـلام بما ادخلوا علی دینهم من بدع و محـدثات؛ کالتوسل بغیرالله، و رفع القباب علی قبور الموتی ممّن یعتقـد فیهم الصـلاح، و هـذا لون من الشـرک بالله، و فی هـذا بعض الحق، و لکن فیه کثیر من المبالغهٔ و اللغو ...

ص: ۲۲

کان لابـد ان یحـدث هـذا بعد ان وضح الوهابیون دعوتهم فی هذا الإطار الذی یحصـر الاسـلام فی دعوتهم، و یجعل کل من انحرف عنها منحرفاً عن الاسلام، داخلا فی مداخل الکفر و الإلحاد، و نجد هذا واضحاً

فی الکتب التی الّفها علماء الوهابیّین. (۱) شـروع دعوت او با تنـدی و همراه با شدت و با طبیعتی از افراطگری و غلو بود، و طبیعی به نظر می‌رسـید که مردم در برابر دعوت او با عناد و شـدت برخورد نماینـد، و مثل این‌گونه دعوت برای صـلح مجالی را بین دو طرف متقابل نمی‌گذارد ...

دعوت او با انکار تمام مجتمع اسـلامی شـروع شد و عموم مسـلمانان در نظر وهابیان از اسلام جدا شده‌اند به جهت آنکه بدعت‌ها و حوادثی را در دینشان داخل نموده‌انـد؛ هماننـد توسل به غیر خـدا و بلند کردن گنبدها بر قبرهای مردگانی که در حق آنان اعتقاد به صلاح دارند، و این رنگی از شرک به خداست. برخی از این گفته‌ها حق و بسیاری نیز مبالغه و لغو است.

بایـد این مطلب گفته می‌شـد بعـد از آنکه وهابیـان دعـوت خـود را در این موضوع روشن کرده و اسـلام را منحصـر در دعوت خود دانسته، و هرکس را که از آن انحراف پیدا کرده منحرف از اسلام پنداشته و داخل در راه‌های کفر و الحاد نموده‌اند، و این مطلب را ما در کتاب‌هایی که علمای وهابی نوشته‌اند به طور وضوح و به خوبی می‌یابیم.

شورش مسلمانان بر ضد محمد بن عبدالوهاب

۱- الدعوهٔ الوهابیهٔ، صص ۷۴ و ۷۵.

ص: ۲۳

استاد عبدالکریم خطیب درباره عملکرد محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

وقد بدأ هذا العمل صاحب الدعوة محمد بن عبدالوهاب، فهدم القبة المقامة علی قبر زید بن الخطاب، ثم تلا ذلک هدم کثیر من قباب الصحابة و التابعین، ثم تجاوز هذا الی قبر الرسول الکریم و إلی الکعبة الشریفة، فحاولوا بین الناس و بین التمسح بهما و التماس البرکة منهما، و کان ذلک هو الذی اثار ثائرة المسلمین فی کل مکان، و عدوّا من اجله الوهابیین حرباً علی الاسلام؛ لأنّهم لایقدسون مقدساته و لایوقرون حرماته. (۱) این کار را صاحب دعوت محمد بن عبدالوهاب شروع کرد، و گنبدی که بر روی قبر زید بن خطاب نصب کرده بودند را تخریب نمود و به دنبال آن گنبدهای بسیاری از صحابه و تابعین را تخریب کرد. آن‌گاه از این تجاوز کرده و متعرض قبر پیامبر کریم (ص) و کعبه شریف شد و جلو مردم را گرفت تا دست به آن دو نکشیده و به آن دو تبرک نجویند، و این کار باعث شد تا مسلمانان در هر منطقه‌ای شورش کنند و کار وهابیان را به عنوان جنگی بر ضدّ اسلام تلقی نمودند؛ چرا که آنان مقدسات اسلام را محترم نشمارده و حرمت‌های آن را پاس نمی‌دارند.

محمد بن عبدالوهاب و ایجاد خلاف بین مسلمین

۱- الدعوة الوهابیة، ص ۹۳.

ص: ۲۴

استاد عبدالکریم خطیب می‌نویسد:

ونقول: انّ هـذه المبالغهٔ و هذا الغلوّ فی تنقیهٔ العقیدهٔ الاسـلامیهٔ من رواسب الشـرک قد وسّـعت هُوَّهٔ الخلاف بین جمهور المسـلمین و الوهابیّین. (۱) و ما می‌گوییم: این مبالغه و تندروی در پاکسازی عقیده اسلام از رسوبات شرک شکاف اختلاف بین عموم مسلمانان و وهابیان را وسعت داده است.

سلیمان بن عبدالوهاب

او که برادر محمـد بن عبـدالوهاب است در شـهر «عیینه» متولـد شـد و متولی قضاوت در شـهر «حریملاء» گشت، و در شـهر «سـدیر» اقامت جست و در شهر «درعیه» وفات یافت. (۲)

عبدالعزیز محمد بن علی درباره او می‌گوید:

وسعی سلیمان بن عبد الوهاب (ت ۱۲۰۸ ه. ق)- شـقیق الشیخ الامام- فی معاداهٔ الدعوهٔ، و تعددت اسالیب خصومته و مناوئته ... فقد الّف رسالـهٔ سـماها (فصل الخطاب فی الردّ علی محمـد بن عبـدالوهاب) کان من آثارها نکوص اهل حریملاء عن اتباع الدعوهٔ، و لم یقف الأمر عنـد هـذا الحـدّ، بل تجاوزت آثار الکتاب الی العیینیـهٔ، فارتاب و شک بعض من یدعی العلم- فی العیینهٔ- من صدق هذه الدعوهٔ و صحتها. (۳)

۱- الدعوهٔ الوهابیهٔ، ص ۱۰۳.

۲- علماء نجد خلال ستهٔ قرون، عبدالله بن عبدالرحمن بن صالح البسّام، ج ۱، ص ۳۰۲.

۳- دعاوی المناوئین، صص ۴۰- ۴۱؛ مجموعهٔ مؤلفات محمد بن عبدالوهاب، ج ۱، ص ۲۸۱.

ص: ۲۵

سلیمان بن عبدالوهاب- برادر شیخ امام- در دشمنی با دعوت [محمد بن عبدالوهاب] کوشش نمود، و از اسلوب‌های گوناگونی در خصومت و دشمنی با او استفاده کرد ... او رساله‌ای را به نام (فصل الخطاب در ردّ بر محمد بن عبدالوهاب) تألیف نمود که از آثار آن خروج اهالی "حریملاء "از بین پیروان دعوت محمد بن عبدالوهاب بوده است. امر او تا این حد متوقف نشد بلکه آثار کتاب او به "عیینه "رسید، و برخی از مدعیان علم در "عیینه "در صدق و صحت این دعوت شک نمودند.

شیخ عبدالله بن عثیمین می‌نویسد:

لم یقتصر نشاط سلیمان علی بلدته- حریملاء- و انّما بذل جهداً لإقناع اهل العیینهٔ بالخروج علی الدعوهٔ و دولتها، و کانت وسیلته فی ذلک ان ارسل الیهم کتاباً ضمنه آراء تناقض آراء اخیه محمّد فی مسائل العقیدهٔ ... (۱) فعالیت‌های سلیمان بر شهرش "حریملاء" محصور نبود بلکه کوشش فراوان نمود تا اهالی "عیینه "را قانع به خروج بر ضد این دعوت و دولت آن کند، و وسیله او در این کار این بود که کتابی را برای آنان فرستاد که در آن آرائی نهفته بود که با آراء برادرش محمد در مسایل اعتقادی مخالف بود ...

او خطاب به پیروان محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

۱- الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ص ۶۱.

ص: ۲۶

ولکن لیس هـذا بـأعجب من اسـتدلالکم بآیـات نزلت فی الـذین إذا قِیـلَ لَهُمْ لا ـ إِلهَ إِلَّا اللهُ یَسْتَکْبِرُونَ* وَ یَقُولُونَ أ إِنَّا لَتارِکُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ (۱) و الذین یقال لهم: أ إِنَّکُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللهِ آلِهَهً أُخْری (۲)

والـذین یقولون: أ جَعَلَ الآلِهَهَ إِلهاً واحِداً (۳)، و مع هـذا یسـتدلّون بهـذه الآیات و تنزلونها علی الـذین یشـهدون ان لا اله الّا الله و انّ محمّـداً رسول الله، و یقولون ما لله من شـریک، و یقولون: ما احد یسـتحق ان یعبد مع الله ... (۴) ولی این عجیب‌تر از اسـتدلال شما به آیاتی نیست که درباره کسانی نازل شـده (که هرگاه به آنان گفته شود: لا اله الّا الله تکبر می‌ورزنـد و می‌گوینـد: آیا ما ترکِ‌کننده خـدایانمان به جهت شاعر مجنونی باشـیم)، و کسانی که می‌گوینـد: (آیا شـما گواهی می‌دهیـد که همانا با خداونـد خدایان دیگری است). و کسـانی که می‌گوینـد: (آیـا خـدایان را یـک خـدا به حسـاب آورده است) و بـا این حـال به این آیات اسـتدلال کرده و بر کسانی که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد (ص) می‌دهند و می‌گویند: خداوند هیچ‌گونه شریکی ندارد و می‌گویند: هیچ کس استحقاق پرستش با خدا را ندارد، منطبق می‌سازند ...

او همچنین در نقد وهابیان تکفیری می‌گوید:

۱- صافات: ۳۵ و ۳۶.

۲- انعام: ۱۹.

۳- انعام: ۱۹.

۴- الصواعق الالهیهٔ، ص ۱۱.

ص۲۷

وممّا یدلّ علی بطلان قولکم فی تکفیر من کفرتموه ما روی البخاری فی صحیحهٔ عن معاویهٔ بن ابی سفیان- رض- قال: سمعت النبی (ص) یقول: (من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین، و انّما انا قاسم و الله یعطی، و لایزال امر هذه الأمهٔ مستقیماً حتی تقوم الساعهٔ او یأتی امر الله تعالی).

وجه الدلیل منه: انّ النبی (ص) اخبر انّ امر هذه الامهٔ لایزال مستقیماً إلی آخر الدهر. و معلوم انّ هذه الأمور التی تکفرون بها مازالت قدیماً ظاهرهٔ ملأت البلاد، فلو کانت هی الأصنام الکبری و من فعل شیئاً من تلك الأفاعیل عابد للأوثان، لم یکن امر هذه الأمهٔ مستقیماً، بل منعکساً. (۱) و از جمله چیزهایی که دلالت بر بطلان گفتار شما در تکفیر کسانی که آنان را تکفیر می‌کنید دارد حدیثی است که بخاری در صحیحش از معاویهٔ بن ابی سفیان نقل کرده که گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: (هر کسی را که خداوند قصد خیر به او دارد او را در دین فقیه گرداند، و همانا من تقسیم‌کننده‌ام و خدا عطا می‌نماید، و همیشه امر این امت مستقیم خواهد بود تا اینکه قیامت برپا شده یا امر خداوند متعال برسد).

وجه دلالت آن اینکه پیامبر (ص) خبر داده که امر این امت همیشه تا پایان تاریخ مستقیم خواهد بود، و معلوم است که این اموری را که شما به آن مردم را تکفیر می‌کنید از قدیم الایام در شهرها پر بوده است، و اگر اینها بت‌های بزرگ باشد و کارهایی را که مردم

۱- الصواعق الإلهیهٔ، ص ۴۱.

ص۲۸

انجام می‌دهند در حقیقت عبادت بت‌هاست، لازم می‌آید که امر این امت مستقیم نباشد بلکه بیراهه باشد.

او همچنین می گوید:

وممّا یـدلّ علی بطلان مـذهبکم ما فی (الصـحیحین) عن عقبـۀ بن عامر انّ النبی (ص) صـعد المنبر فقال: (انّی لست اخشـی علیکم ان تشرکوا بعدی و لکن اخشی علیکم الدنیا ان تنافسوا فیها ...) الحدیث.

وجه الدلالۀ منه انّ النبی (ص) اخبر بجمیع مایقع علی امّته ... و ممّا اخبر به فی هذا الحدیث انّه أمن انّ أمته تعبد الأوثان و لم یخافه و اخبرهم بذلک ... (۱) و از جمله اموری که دلالت بر بطلان مذهب شـما دارد روایتی است که در "صـحیحین "از عقبۀ بن عامر نقل شده که پیامبر (ص) بالای منبر رفت و فرمود: (من بر شـما نمی‌ترسم که بعد از من مشـرک شوید، بلکه بر شـما از دنیا می‌هراسم که در آن نزاع کنید ...).

وجه دلالـت آن اینکه پیـامبر (ص) به تمـام آنچه در بین امتش واقع می‌شود خبر داده ... و از جمله خبرهایی که در این حـدیث داده اینکه از امتش در امان است که بت پرست شوند و از این خوف ندارد و به آن خبر داده است ....

او می گوید:

وممّا یدلّ علی بطلان مذهبکم ما روی مسلم فی صحیحه عن جابر بن عبدالله عن النبی (ص) انّه قال: (انّ الشیطان قد أیس ان یعبده

۱- الصواعق الإلهیۀ، ص ۴۵.

ص۲۹

المصلون فی جزیرة العرب، و لکن فی التحریش بینهم). و روی الحاکم و صحّحه و ابویعلی و البیهقی عن ابن مسعود قال: قال رسول الله (ص): (انّ الشیطان قد یئس ان تعبد الأصنام بأرض العرب، و لکن رضی منهم بما دون ذلک بالمحقّرات و هی الموبقات.

اقول: وجه الدلالة: انّ الرسول اخبر انّ الشیطان قد أیس ان یعبده المصلون فی جزیرة العرب. و فی حدیث ابن مسعود: أیس الشیطان ان تعبد الأصنام بأرض العرب، و هو بخلاف مذهبکم؛ فانّ البصرة و ما حولها و العراق من دون الدجلة الموضع الذیفیه قبر علی و قبر الحسین رضی الله عنهما، و کذلک الیمن کلّها و الحجاز، کلّ ذلک من ارض العرب، و مذهبکم انّ هذه المواضع کلّها و الحجاز، کل ذلک من ارض العرب، و مذهبکم انّ هذه المواضع کلّها عبد الشیطان فیها، و عبدت الأصنام، و کلّها کفار ... و هذه الأحادیث ترد مذهبکم. (۱) و از جمله اموری که دلالت بر بطلان مذهب شما دارد روایتی است که مسلم در صحیحش از جابر بن عبدالله نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود: (همانا شیطان مأیوس شده که نمازگزارن در جزیرة العرب او را پرستش کنند، ولی از نزاع بین آنان مأیوس نشده است). و روایت کرده حاکم و آن را تصحیح نموده و نیز ابویعلی و بیهقی از ابن مسعود روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: (همانا شیطان از اینکه بت‌ها در سرزمین عرب عبادت شوند به طور قطع مأیوس شده، و از آنان به کمتر از آن یعنی به گناهان کوچک که عقاب بر

۱- الصواعق الإلهیة، ص ۴۵.

ص ۳۰

آنان ثابت است راضی گشته است).

میِ گویم: وجه دلالت اینکه پیامبر (ص) خبر داده که شیطان از اینکه نمازگزاران در جزیرهٔ العرب او را پرستش کنند مأیوس شده است. و در حدیث ابن مسعود آمده است که شیطان از اینکه بت‌ها در

سرزمین عرب عبادت شوند مأیوس شده است. و این بر خلاف مذهب شماست؛ زیرا بصره و حوالی آن و عراق از پایین دجله، جایی که در آن قبر علی و قبر حسین- رضی الله عنهما- است و نیز تمام کشور یمن و حجاز، تمام این مکان‌ها از سرزمین عرب است، و مذهب شما آن است که در تمام این مواضع شیطان و بت‌ها عبادت می‌شوند و همه آنان کافرند ... ولی این احادیث ردّ بر مذهب شما می‌باشد.

او در ردّ پیروان برادرش می گوید:

من این لکم انّ المسلم الذی یشهد ان لا اله الّا الله و انّ محمداً عبده و رسوله اذا دعا غائباً او میتاً او نذر له او ذبح لغیر الله، انّ هذا هو الشرک الأکبر الذی من فعله حبط عمله و حلّ ماله و دمه ... لم یقل اهل العلم: من طلب من غیر الله فهو مرتد، و لم یقولوا: من ذبح لغیر الله فهو مرتد. (۱) از کجا برای شما ثابت شده که مسلمانی که شهادت به وحدانیت خدا و عبودیت و رسالت پیامبر (ص) را می‌دهد اگر غائب یا مرده‌ای را صدا زند یا برای او نذر کرده یا برای غیر خدا ذبح نماید، این شرک اکبری است که اگر کسی آن را انجام دهد عملش حبط شده و مال و خونش حلال می‌شود؟! اهل علم نگفته‌اند: کسی که از غیر

۱- الصواعق الإلهیهٔ، صص ۶- ۷.

ص ۳۱

خدا طلب کند مرتد است و نگفته‌اند: کسی که برای غیر خدا ذبح کند مرتد می‌شود.

ایراد به پیامبر (ص)

احمدبن زینی دحلان درباره محمّد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

کـان ینتقص النبی (ص) کثیراً بعبـارات مختلفـهٔ و یزعم انّ قصـده المحافظـهٔ علی التوحیـد؛ فمنها ان یقول: انّه (طارش)، و هو فی لغهٔ المشـرق بمعنی الشـخص المرسل من قوم إلی آخرین، فمراده انّه (ص) حامل کتب؛ ای غایـهٔ امره انّه کالطارش الذی یرسـله الأمیر او غیره فی امره لأناس لیبلغهم ایاه، ثم ینصرف. حتی انّ بعض اتباعه کان یقول: عصای هذه خیر من محمّد، لانّها ینتفع بها فی قتل الحیهٔ و نحوها و محمد قد مات، و لم یبق فیه نفع اصـلا، و انّما هو طارش و قد مضی. (۱) او به پیامبر (ص) در بسیاری از اوقات با عبارات گونـاگون نقص وارد می‌کرد و گمـان می‌نمود که هـدفش محـافظت بر توحیـد است، و از آن جمله اینکه می‌گفت: پیامبر «طارش» اسـت، و آن در لغـت شـرق [مـدینه به] معنـای شخصـی است فرسـتاده شـده از قـومی به قـوم دیگر. و مراد او این است که او حـامل نامه‌هـایی است، یعنی نهـایت امرش اینکه او هماننـد پیام‌رسان امیر یا دیگری است در رسانـدن امری برای مردم تا به آنان برسانـد و برگردد. حتی برخی از پیروانش می‌گفتند: این عصای من بهتر از محمّد است؛ زیرا به آن در کشتن

۱- الدرر السنیهٔ فی الرد علی الوهابیهٔ، احمد بن زینی دحلان، ص ۱۴۵.

ص۳۲

مار و مثل آن کمک گرفته می‌شود در حالی که محمّد مرده و در او نفعی اصلًا باقی نمانده بلکه او پیام‌رسانی است که رفته است.

رشید رضا و دفاع از جنایات وهابیان

محمّد رشید رضا درصدد دفاع از قتل و غارت وهابیان نسبت به مردم طائف برآمده و در توجیه عملکرد آنان می گوید:

ان وقع منهم خطأ فقد وقع ممّن هم خیر منهم؛ کالصحابهٔ الذین قتلوا جماعهٔ اسلموا بامر خالد بن الولید. (۱) اگر از آنان خطایی سرزند به طور حتم از کسانی خطا سرزده که از آنان برتر بوده‌اند؛ همچون صحابه که جماعتی را به دستور خالد بن ولید به قتل رساندند.

ولی هنگامی که برای رشیدرضا روشن شد که وهابیان با کمک انگلستان بود که حجاز را از دست دولت عثمانی گرفتند درصدد انتقاد از وهابیان برآمده و می گوید:

نعم، انّنا نظنّ الآن انّه کان فی الإمکان ان ینال صاحب «نجد» ما لا غنی عنه من تموین بلاده و الاعتراف باستقلاله فیها بدون ان یقید نفسه بما ذکر فی هذه المعاهدهٔ. (۲) آری، ما امروزه گمان می کنیم که او می‌توانست صاحب نجد شود و به خواسته ضروری خود که همان پاکسازی شهرها و اعتراف به استقلالش در آن برسد بدون آنکه خودش را مقید به آنچه در آن معاهده کرده بداند.

محمد بن عبدالوهاب و تکفیر مسلمین

اشاره

۱- الوهابیون و الحجاز، رشید رضا، ص ۸۸.

۲- همان، ص ۱۱۱.

ص: ۳۳

از جمله خصوصیات وهابیان و در رأسشان رئیس آنان محمّد بن عبدالوهاب، غلو و افراطگری در تکفیر است. برای اثبات این مدّعا تنها به رساله‌های محمّد بن عبدالوهاب (مجدّد افکار ابن تیمیه) و کسی که این فرقه به نام او زنده است، مراجعه می‌کنیم تا مطلب بیشتر روشن شود.

کسی که به کتب و رساله‌های شیخ مراجعه می‌کند، به جز رساله‌اش به اهل قصیم پی می‌برد که او در تکفیر مسلمین غلو داشته و دایره تکفیر را بسیار وسیع قرار داده است. این کتاب‌ها و رساله‌ها غالباً در کتاب «الدرر السنیة» از عبدالرحمن بن محمّد بن قاسم حنبلی نجدی آمده است، و لذا ما نمونه‌هایی را با ذکر آدرس از آن کتاب برای خوانندگان محترم ذکر می‌کنیم:

ادعای محمد بن عبدالوهاب در توحید

ص۳۴

محمّد بن عبدالوهاب می گوید:

... وأنـا فی ذلـک الوقت لا أعرف معنی لا إله إلّا الله، ولا أعرف دین الإسـلام، قبل هـذا الخیر الّـذی منّ الله به، وکـذلک مشایخی ما منهم رجل عرف ذلک، فمن زعم من علمآء العارض أنّه عرف معنی لا إله إلّا الله أو معنی الاسلام قبل هذا الوقت أو زعم من مشایخه أنّ أحـداً عرف ذلکم، فقـد کـذب وافتری ولبس علی الناس ومـدح نفسه بما لیس فیه. (۱) ... من در آن وقت معنـای لا ـ اله الّا الله را نمی‌دانستم و نیز دین اسلام را نمی‌فهمیدم، قبل از این خیری که خداوند آن را بر من منّت گذاشت. و نیز در بین مشایخم هیچ کس وجود نـداشت که این معنا را درک کنـد. پس هر کس از علمای "عارض "گمان کنـد که معنای لا اله الّا الله را فهمیـده و یا معنای اسـلام را قبل از این وقت شناخته، یا گمان کرده که احدی از مشایخ این معنا را فهمیده‌اند، دروغ و افترا بسته و امر را بر مردم مشتبه کرده است و خودش را به چیزی نسبت داده که در او نیست.

از این عبـارت محمّـد بن عبـدالوهاب اسـتفاده می‌شود که او معتقـد به کفر تمام مردم قبل از خودش و دعوتش بوده است، و تنها او بوده که توحید را آورده است. و قبل از دعوت او به توحید، هیچ کس معنای کلمه توحید را نفهمیده است.

معیارهای توحید و شرک نزد محمد بن عبدالوهاب

اشاره

۱– الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۵۱.

ص: ۳۵

از جمله کتاب‌های مهم برای وهابیان که با کوچکی حجم آن مورد توجّه خاصّ مدارس و حوزه‌های علمی و دانشگاهی آنان قرار گرفته، کتاب «کشف الشبهات» اثر محمّد بن عبدالوهاب است. او در این کتاب معیارها و میزان‌هایی را برای کفر و غلوّ در دین و شرک ذکر کرده و با آن معیارها، سایر مسلمین را به کفر و شرک نسبت داده است. لذا جا دارد گذری اجمالی به برخی از مطالب این کتاب داشته باشیم.

معیار اوّل

اشاره

محمّد بن عبدالوهاب می گوید:

إعلم رحمك الله أنّ التوحید هو إفراد الله بالعبادهٔ وهو دین الرسل الّذین أرسلهم الله إلی عباده فأوّلهم نوح (ع)، أرسله الله إلی قومه لمّا غلوا فی الصالحین وداً وسواعاً ویغوث ویعوق ونسراً ... (۱) بدان- خداوند تو را رحمت کند- که توحید همان اختصاص دادن عبادت برای خدا است. و آن دین رسولان است که خداوند آنان را به سوی بندگانش فرستاد. پس اول آنان نوح می‌باشد که خداوند او را به سوی قومش فرستاد. هنگامی که آنان درباره صالحان غلو کرده و آنان را همانند ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر قرار دادند ...

پاسخ

اوّلًا: توحید، تنها منحصر به توحید در عبادت نیست؛ بلکه دارای

۱- کشف الشبهات، ص ۴۹.

ص: ۳۶

مراحلی است از قبیل: توحید در الوهیت، توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت و توحید در عبادت. و خداوند سبحان در قرآن کریم درباره هر کدام از انواع توحید، آیاتی را ذکر کرده است و از اینجا به دست می‌آید که شرک از این اقسام در جزیرهٔ العرب شایع بوده که خداوند در مقابل آن اشاره به اقسام توحید کرده است.

ثانیاً: خداوند سبحان نوح را به سوی قومش فرستاد تا آنان را به عبادت خدا و رها شدن از شرک دعوت کند؛ زیرا قوم او بت می‌پرستیدند، نه اینکه درباره صالحان امت خود غلو کرده باشند.

ثالثاً: به چه دلیل تبرّک جستن از صالحان و توسل به آنان و استغاثه به ارواح آنها همانند پرستش بت به حساب می‌آید. مگر نه این است که اعمال به نیات است و باید به نیت افراد مراجعه کرد. هرگز در نیت چنین اشخاصی شرک و استقلال در تأثیر نیست.

برای روشن شدن بیشتر به مبحث «تبرّک» و «استغاثه به ارواح اولیای الهی» از این کتاب مراجعه کنید.

معیار دوم

اشاره

ابن عبدالوهاب می‌گوید:

وآخر الرسل محمّد (ص) وهو الّذی کسر صور هؤلاء الصالحین، أرسله إلی قوم یتعبّدون ویحجّون ویتصدّقون ویذکرون الله ولکنّهم یجعلون بعض المخلوقین وسائط بینهم وبین الله- یقولون: نرید منهم التقرب إلی الله- ونرید شفاعتهم عنده؛ مثل

ص۳۷

الملائکهٔ وعیسی ومریم وأناس غیرهم من الصالحین. (۱) و آخرین پیامبر محمّد (ص) است. او کسی است که صورت‌های آن صالحان را خرد کرد. خداوند او را به سوی قومی فرستاد که عبادت می‌کرده و حج به جای می‌آوردند و صدقه می‌دادند و ذکر خدای می‌گفتند؛ ولی آنان برخی از مخلوقین را وسیله بین خود و خدای عزّوجلّ قرار می‌دادند و می‌گفتند: ما از آنها قصد تقرّب به سوی خدای عزّوجلّ را داریم، و از آنها تقاضای شفاعت نزد خدا داریم؛ همانند ملائکه و عیسی و مریم و افرادی غیر از اینها از صالحان.

معیار سوم

پاسخ

اوّلًا: ایشان صورت خوش و غیر واقعی را از کفّار قریش ترسیم کرده تا مبتنی بر آن بتواند مسلمانان را تکفیر کند. او می‌گوید: کفّار قریش اهل عبادت، به جای آوردن حج و صدقه و ذکر خدا بودند ...!! سبحان الله!! قریش چگونه این چنین بوده است؟ آنها کسانی بودند که هرگاه گفته می‌شد: بگویید: «لا اله الّا الله» استکبار می‌کردند. به روز قیامت و بعث و بهشت و دوزخ ایمان نداشتند. و به طور کلّی به پیامبری ایمان نداشتند. بت‌ها را عبادت می‌کرده و به یکدیگر ظلم می‌نمودند و همدیگر را می‌کشتند. شرب خمر، زنا، رباخواری، و انواع محرمات را انجام می‌دادند، آیا مطابق حرف محمّد بن عبدالوهاب، قریش در آن زمان
تنها مشکلی که داشت توجّه به وسائط و استغاثه به آنها بود؟

۱- کشف الشبهات، صص ۴۹ و ۵۰.

ص۳۸

ثانیاً: آیا کسی که از انبیا و اولیای الهی طلب شفاعت می کند، با اعتقاد به اینکه آنان بندگان صالح خدایند و کاری بدون اذن و مشیت الهی انجام نمی‌دهند، همانند درخواست شفاعت مشرکان از بت‌ها است؟ مشرکان اگر چنین درخواستی از بتان یا ملائکه داشتند به جهت غلوی بوده که درباره آنها پیدا کرده بودند؛ با دید استقلالی به آنها نگریسته وآنان را مستقل در تدبیر می‌دانستند. وگرنه چه اشکالی دارد که از شخصی که خداوند مقامی معنوی را به او داده، تقاضای اعمال آن را در حق او به اذن و مشیت الهی بکنیم. و اگر قرآن کریم مشرکان صدر اسلام را به جهت اعتقاد به شفاعت در بتان مذمّت می کند، از این جهت بوده که آنان بت‌های خود را به جهت تقاضای شفاعت و اعمال آنها عبادت می کردند. لذا خداوند سبحان از قول آنان می‌فرماید: ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیقَرِّبُونا إِلَی اللهِ زُلْفی؛ «... [دلیلشان این بود که] اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خدا نزدیک کنند ...». (زمر: ۳)

وانگهی آنان در این مقام با دید استقلالی در مقابل اراده و مشیت خداوند چنین اعتقادی را در حقّ بت‌ها قائل بودند.

به جهت روشن شدن بیشتر مطلب به بحث «شفاعت» و «استغاثه» مراجعه شود.

ثالثاً: اعتقاد مسیحیان درمورد حضرت عیسی و مریم (ع) را نمی‌توان قیاس به اعتقاد مسلمین به شفاعت و درخواست آن از اولیا کرد؛ زیرا مطابق گواهی تاریخ و قرآن کریم، آنان قائل به تجسّد و الوهیت حضرت

مسیح و مریم بودند.

ص۳۹

لذا خداوند متعال می‌فرماید:

(وَ إِذْ قالَ اللّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ) (مائده: ۱۱۶)

و آن‌گاه که خداونـد به عیسـی بن مریم می‌گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟! ...

و نیز می‌فرماید:

(لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلّا إِلهٌ واحِدٌ) (مائده: ۷۳)

آنها که گفتند: خداوند، یکی از سه خداست [نیز] به یقین کافر شدند، معبودی جز معبود یگانه نیست ...

اشاره

ابن عبدالوهاب می‌گوید:

فبعث الله تعالی محمّداً (ص) یجدّد لهم دینهم- دین إبراهیم- ویخبرهم أنّ هذا التقرب والإعتقاد محض حقّ الله- تعالی- لایصـلح منه شییء لغیره ولا لملك مقرّب ولانبی مرسل فضلا عن غیرهما. (۱) پس خداوند متعال محمّد (ص) را فرستاد تا دین مردم را که همان دین ابراهیم است تجدید کند، و به آنان خبر دهد که این تقرّب و اعتقاد تنها حق خدای متعال است، و برای هیچ کس غیر از او

۱- کشف الشبهات، ص ۵۰.

ص ۴۰

صلاحیت ندارد؛ نه برای فرشته مقرّب و نه نبی مرسل تا چه رسد به غیر از این دو.

پاسخ

مسلمانان با تبرّک و توسّل و استغاثه و طلب شفاعت از اولیای الهی، تقرّب به غیر خدا نمی‌جویند؛ بلکه از آنجا که افراد صالح متقرّب نزد خدایند آنان را واسطه قرار داده تا به خدا نزدیک شوند. ما معتقدیم که تقرّب اصلی و حقیقی و در نهایت امر به سوی خدا است و تنها او است که پناه دهنده مردم و بیچارگان است، و ما با توسّل به افراد صالح سعی می‌کنیم که همراه با دعای آنان به خدای متعال بیشتر نزدیک شویم. و لذاست که خداوند متعال می‌فرماید: وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ؛ «و وسیله‌ای برای تقرّب به او بجویید». (مائده: ۳۵)

و نیز در لزوم واسطه قرار دادن پیامبر (ص) برای بخشش گناهان می‌فرماید:

(وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّاباً رَحِيماً) (نساء: ۶۴)

و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا گذاردند] به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

چرا قرآن هنگامی که قصه برادران حضرت یوسف (ع) را نقل می‌کند و اشاره به پشیمانی آنها می‌کند می‌فرماید: آنان نزد پدر خود یعقوب آمده

ص ۴۱

و گفتند: (یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا کُنَّا خاطِئِینَ)؛ «پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم». (یوسف: ۹۷)

اگر آمدن نزد واسطه و درخواست از او که از خداوند آمرزش بخواهد شرک است، چرا حضرت یعقوب که از داعیان توحید و ترک شرک و بت‌پرستی است فرزندان خود را از این نوع تقاضا و درخواست منع نکرد؟

معیار چهارم

اشاره

او همچنین می گوید:

... وإلّا فهولآء المشرکون- یعنی کفار قریش- یشهدون إنّ الله هو الخالق وحده، لاشریک له، وانّه لایرزق إلّا هو، ولایحیی إلّا هو ولایمیت إلّا هو، ولایدبّر الأمر إلّا هو، وأنّ جمیع السموات ومن فیهنّ والأرضین السبع ومن فیها کلّهم عبیده وتحت تصرّفه وقهره ... (۱) ... وگرنه آن مشرکان؛ یعنی کفار قریش گواهی می‌دادند که خداوند تنها خالقی است که شریک و همتایی ندارد و تنها روزی رسان او است و نیز کسی جز او نمی‌میراند و زنده نمی‌کند، و نیز مدبّر این عالم تنها اوست. و تمام آسمان‌ها و هر کس که در آنها است و زمین‌های هفت‌گانه و هر آن کس که در آنها است همگی بنده او و تحت فرمان و سلطه اویند.

پاسخ

۱- کشف الشبهات، ص ۷.

ص ۴۲

اوّلًا: معلوم نیست که مشرکان در زمان پیامبر (ص) توحید در خالقیت را قبول داشته‌اند. و اگر خداوند سبحان درباره آنان می‌فرماید:

(وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ) (لقمان: ۲۵)

و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرد؟ همه می‌گویند: خدا.

ظاهر آیه این است که درباطن و فطرت به آن اعتقاد دارند.

ثانیاً: از برخی از آیات استفاده می‌شود که علت شرک قریش و دیگران آن بود که معتقد بودند بت‌ها و وسائط دیگر به طور مستقل، مالک تصرّف در این عالم می‌باشند، بدون اینکه تصرفشان؛ اعم از رزق و نصرت و ... تحت اراده و مشیت الهی باشد.

خداوند سبحان می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً) (عنکبوت: ۱۷)

آنهایی را که غیر از خدا پرستش می‌کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند.

از این آیه استفاده می‌شود که مشرکان معتقد بودند که این وسائط، مالک رزق و روزی آنان هستند و لذا آنها را عبادت می‌کردند.

و نیز در آیه دیگر می‌فرماید:

(قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ لا يَمْلِكُونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِى

ص۴۳

السَّماواتِ وَ لا فِی الأَرْضِ) (سبأ: ۲۲)

بگو: کسانی را که غیر از خدا [معبود خود] می‌پندارید بخوانید! [آنها هرگز گرهی از کار شما نمی‌گشایند، چرا که] آنها به اندازه ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند.

حسن بن علی سقّاف شافعی می‌گوید:

إنّ العبادة شرعاً معناها الاتیان بأقصی الخضوع قلباً وقالباً، فهی إذن نوعان قلبیة وقالبیة، فالقلبیة: هی إعتقاد الربوبیة أو خصیصة من خصائصها کالإستقلال بالنفع أو الضرر ونفوذ المشیئة لمن اعتقد فیه ذلک. والقالبیة: هی الإتیان بأنواع الخضوع الظاهریة من قیام ورکوع وسجود وغیرها مع ذلک الإعتقاد القلبی، فإن أتی بواحد منها بدون ذلک الإعتقاد لم یکن ذلک الخضوع عبادة شرعاً ولوکان سجوداً ... (۱) عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. پس عبادت دو نوع است؛ قلبی و قالبی. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه‌ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در نفع و ضرر.

و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهری؛ اعم از قیام، رکوع، سجود و غیر این اعمال است همراه با اعتقاد قلبی به ربوبیت. لذا هرگاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی به ربوبیت انجام دهد، شرعاً عبادت محسوب نمی‌شود گرچه آن عمل قالبی سجود باشد ...

۱- التندید لمن عدّد التوحید، ص ۳۴.

ص۴۴

و شاهد این برداشت، سجده ملائکه بر آدم و سجده یعقوب و فرزندانش در برابر یوسف می‌باشد.

حسن بن فرحان مالکی می‌گوید:

إنّ هـذا الإعتراف الّتی إعترف بها المشرکون قد أجاب عنها بعض العلمآء، وذکروا أنّ المشرکین إنّما إعترفوا بها من باب الإفحام والإنقطاع، ولیس من باب الإقتناع، ولو کانوا صادقین فی إعترافهم لأتوا بلوازم هـذا الإعتراف. فلـذلک یأمر الله نبیّه (ص) أن یذکّرهم بلوازم هـذا الإعتراف کما فی قوله تعالی: (فقل أفلا تتقون) (قل أفلا تـذکّرون) فکأنّ الله عزّ وجلّ یوبّخهم بأنّهم کاذبون وأنّهم لایؤمنون بالله عزّ وجلّ خالقاً ورازقاً ... (۱) این اعترافی که مشرکان به آن اقرار کرده‌اند را برخی از علما از آن این‌گونه جواب داده‌اند که مشرکان این اعتراف را از باب اجبار و سیه رو شدن و از روی ناچاری داشتند، نه از باب قانع شدن و رسیدن به این مطلب. و اگر در اعترافشان به این امور صادق بودند، ملتزم به لوازم آن نیز می‌شدند. به همین جهت است که خداوند پیامبرش را امر می‌کند که آنان را به لوازم این اعتراف تذکر دهد؛ همان‌گونه که در قول خداوند «افلا تتقون» و «افلا تـذکّرون» آمده است. پس گویا خداوند عزّوجلّ آنان را توبیخ می‌کند که در ادّعایشان دروغ می‌گویند و هرگز به خالقیت و رازقیت خدا ایمان ندارند.

گستره تکفیر نزد محمد بن عبدالوهاب

اشاره

۱- داعیهٔ و لیس نبیاً، حسن بن فرحان مالکی، ص ۴۸.

ص:۴۵

محمد بن عبدالوهاب مسلمانان را با تعبیرات گوناگون تکفیر می‌کرده است و تکفیرهای او را می‌توان در چهار دسته خلاصه نمود:

۱. تکفیر اهالی مناطق

الف) تکفیر اهالی تمام مناطق

اعتقاد محمّد بن عبدالوهاب این بود که هر کشور و شـهری که داخل در اطاعت و دعوت او نشود، در زمره بلاد مشـرکین به حساب می‌آید. و هیچ شهری را در این جهت استثنا نکرده است. (۱)

ب) تکفیر اهالی برخی مناطق

محمّد بن عبدالوهاب برخی از مناطق را به طور خصوص اسم برده و تکفیر کرده است؛ از جمله:

ی ک- اهالی «بدو»

وی می‌گوید: آنان کافرتر از یهود و نصارا هستند و به اندازه مویی از اسلام نزد آنان نیست؛ گرچه به شهادتین تکلم نمایند. (۲)

دو- اهالی «وشم»

او تمام اهالی «وشم»؛ از علما و عوام آن را تکفیر کرده است. (۳)

۱- الدرر السنیهٔ، ج ۱۰، صص ۱۲، ۶۴، ۷۵، ۷۷ و ۸۶.

۲- همان، ج ۹، صص ۲ و ۲۳۸؛ ج ۱۰، صص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ ج ۸، صص ۱۱۷، ۱۱۸ و ۱۱۹.

۳- همان، ج ۲، ص ۷۷.

ص:۴۶

سه- اهالی «سدیر»

او تمام اهالی «سدیر» را نیز؛ اعم از علما و عوام، تکفیر کرده است. (۱)

چهار- اهالی «أحساء»

او می گوید: «إنّ الأحسآء فی زمانه یعبدون الأصنام» (۲)؛ «همانا احساء در زمان خودش بت‌ها را می‌پرستند».

پنج- قبیله «عنزه»

او درباره اهالی این قبیله می گوید: «إنّهم لایؤمنون بالبعث» (۳)؛ «آنان به قیامت ایمان نمی‌آورند».

شش- قبیله «ظفیر»

او درباره آنان نیز همین تعبیر را به کار برده است. (۴)

هفت- قبیله «عیینه و درعیه»

او ابن سحیم و همه پیروانش از اهالی عیینه و درعیه را که از معارضین او و افکارش بودند، تکفیر کرده است. (۵)

هشت- تکفیر اهل مکه

او اهل مکه را تکفیر کرده و می گوید:

۱- الدرر السنیهٔ، ج ۲، ص ۷۷.

۲- همان، ج ۲، ص ۵۴.

۳- همان، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۴- همان.

۵- همان، ج ۸، ص ۵۷.

ص۴۷

إنّ دینهم هو الّذی بعث رسول الله بالإنذار عنه. (۱) همانا دین اهالی مکه- یعنی معاصرین او تا زمان رسول خدا (ص)- همان دینی است که رسول خدا (ص) مبعوث به ترساندن مردم از آن شد.

نه- نسبت بت‌پرستی به اهالی نجد

وی مدّعی است که در هر منطقه‌ای از مناطق نجد در زمانش بتی است که مردم به جای خداوند آن را می‌پرستند. (۲)

۲. تکفیر پیروان مذاهب

الف) تکفیر امامیه

او امامیه را تکفیر کرده و می‌گوید: «ومن شکّ فی کفرهم فهو کافر» (۳)؛ «و هر کس در کفر آنان شک کند، خودش کافر است». محمّد بن عبدالوهاب این مطلب را از مقدسی نقل کرده و آن را قبول نموده است. این در حالی است که ابن تیمیه به طور صریح امامیه را تنها گروه مسلمان بدعت‌گذار معرفی کرده امّا آنان را کافر ندانسته است، ولی محمّد بن عبدالوهاب نه تنها امامیه را کافر می‌داند بلکه تمام مسلمین مخالف با عقاید خودش را؛ از قبیل اشاعره و دیگران و نیز علما و قضات از اتباع مذاهب اربعه را کافر می‌پندارد.

ب) نسبت شرک به علم فقه و فقها

۱- الدرر السنیۀ، ج ۱۰، ص ۸۶؛ ج ۹، ص ۲۹۱.

۲- همان، ص ۱۹۳.

۳- همان، ص ۳۶۹.

ص۴۸

محمّد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به ابن عیسی که بر او احتجاج کرده بود که فقها غیر از آن چیزی که او فهمیده، معتقدند این آیه را در جواب او می‌نویسد: (اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ). سپس می گوید:

فسّرها رسول الله والأئمّهٔ من بعده بهذا الّذی تسمونه (الفقه) وهو الّذی سمّاه الله شركاً واتخاذهم أرباباً لا أعلم بين المفسرين خلافاً فى ذلك ... (۱) این آیه را رسول خدا و امامان بعد از او به همین چیزی که شما اسم آن را "فقه "گذاشته‌اید، تفسیر کرده‌اند. و این فقه است که خداوند آن را شرک نامیده و دنبال کردن آن را برگزیدن ربی غیر از خدا معرفی کرده است. من خلافی در این معنا بین مفسرین نمی‌دانم ...

ج) تکفیر متکلمین

محمّد بن عبدالوهاب، ادّعای اجماع بر تکفیر متکلمین کرده است. (۲) و از ظاهر کلام او همین متکلمین اسلامی استفاده می‌شود، نه متکلمان از کفّار. او به ذهبی و دارقطنی و بیهقی و دیگران نسبت داده که آنان نیز متکلمین را تکفیر کرده‌اند. در حالی که اگر انسان کتاب «سیر اعلام النبلاء» ذهبی را مطالعه کند پی می‌برد که چه بسیاری از متکلمین اسلامی را که ترجمه کرده و شرح حال آنان را ذکر کرده است، بدون آنکه به

۱- الدرر السنیهٔ، ج ۲، ص ۵۹.

۲- همان، ج ۱، ص ۵۳.

ص۴۹

کفر یکی از آنها اشاره کرده باشد. آری، از برخی فرقه‌های کلامی، خطا و لغزش‌هایی دیده شده، ولی نمی‌توان همه آنان را به کفر متّهم کرد.

۳. تکفیر علمای پیشین و معاصران خود

الف) نسبت شرک به علمای اسلام

او در جایی دیگر علمای اسلام و مشایخ و اساتید آنان را مورد خطاب قرار داده و می گوید:

... و لم یمیّزوا بین دین محمّـد (ص) ودین عمرو بن لحی الّذی وضعه للعرب، بل دین عمرو عندهم دین صحیح. (۱) آنان بین دین محمّد (ص) و دین عمرو بن لحی که برای عرب آن را وضع کرد، تمییز نداده‌اند؛ بلکه دین عمرو نزد آنان دین صحیحی است.

و امّا اینکه عمرو بن لحی کیست، به قصّه‌ای که ابن هشام نقل می‌کند گوش فرا دهید. او می گوید: «اوّلین کسی که بت‌پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد عمرو بن لحی بود». او سفری که به بلقاء از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت‌ها را عبادت می‌کردند. از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: «این بت‌هایی است که آنها را عبادت می‌کنیم و هرگاه از آنان باران و نصرت می‌خواهیم به ما باران داده و ما را یاری می کنند».

عمرو بن لحی به آنان گفت: «آیا از این بتان به ما نمی‌دهید تا با خود

۱- الدرر السنیهٔ، ج ۱۰، ص ۵۱.

ص ۵۰

به سرزمین عرب برده و آنها را عبادت کنیم؟» او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و به مکه آورد و آن را بر پشت بام کعبه قرار داد و مردم را نیز به عبادت آن دعوت کرد. (۱)

عبارت محمّد بن عبدالوهاب دلالت بر تکفیر صریح علمای مسلمین و حتی شیوخ و اساتید خود دارد، تا چه رسد به عوام مردم؛ یعنی هر کس که در باب توحید خلاف آنچه را که او فهمیده بگوید و به آن معتقد باشد کافر است و بر دین عمرو بن لحی بوده نه بر دین اسلام. آری کفری را که به عموم مسلمانان و علمایشان نسبت داده به جهت اعتقاد به تبرّک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و برخی دیگر از عقاید است.

ب) تکفیر سلیمان بن سحیم

محمّد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به شیخ سلیمان بن سحیم که یکی از حنابله بوده و مقلّد ابن تیمیه به حساب می‌آمده است می‌گوید:

نذکر لک انّک أنت وأباک مصرّحون بالکفر والشرک والنفاق!! ... أنت وأبوک مجتهدان فی عداوة هذا الدین لیلا ونهاراً!! ... إنّک رجل معاند ضالّ علی علم، مختار الکفر علی الاسلام!! ... وهذا کتابکم فیه کفرکم!! (۲) من به تو تذکّر می‌دهم که به طور حتم تو و پدرت تصریح به کفر

۱- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹.

۲- الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۳۱.

ص ۵۱

و شرك و نفاق كرده‌ایـد!! ... تو و پـدرت شبانه روز نهایت كوشش را در دشـمنی این دین داریـد!! ... همانا تو با علمی كه داری مردی معاند و گمراه می‌باشی، و كفر را بر اسلام اختیار نموده‌ای!! ... و این است نوشته‌ات كه كفر شما را ثابت می‌كند!!

ج) تکفیر احمد بن عبدالکریم

چون احمد بن عبدالكریم با شیخ محمّد بن عبدالوهاب به مخالفت پرداخت، شیخ بر او نامه‌ای فرستاد و در آن چنین نوشت: ... طحت علی ابن غنام وغیره وتبرّأت من ملّهٔ إبراهیم وأشهدتهم علی نفسك باتباع المشركین ... (۱) تو ابن غنام و دیگران را گمراه كردی و از ملّت ابراهیم تبرّی جستی و آنان را بر خودت شاهد گرفتی كه پیرو مشركان هستی ...

د) تکفیر ابن عربی

محمّـد بن عبـدالوهاب، ابن عربی را تكفیر كرده و او را كـافرتر از فرعون معرفی كرده است و می‌گویـد: «هر كس او را تكفیر نكند خودش كافر است». حتی او می‌گوید: «هر كس در كفر او شک داشته باشد، كافر است». (۲)

ه) تکفیر ضمنی فخر رازی

محمد بن عبدالوهاب، فخر رازی صاحب تفسیر معروف «التفسیر الكبیر» را تكفیر كرده و می‌گوید: «إنّ الرازی هذا ألّف كتاباً یحسن فیه

۱- الدرر السنیهٔ، ج ۱۰، ص ۶۴.

۲- همان، ص ۲۵.

ص۵۲

عبادة الکواکب» (۱)؛ «فخر رازی کتابی را تألیف کرده و در آن عبادت ستارگانرا خوب شمرده است».

این در حالی است که فخر رازی کتابی نوشته که در آن اشاره به فواید ستارگان و تأثیر آنها بر زراعت‌ها و دیگر اشیاء کرده است. ولی محمّد بن عبدالوهاب از او چنین معنای نادرستی فهمیده است.

د) تکفیر ابن عبداللطیف، ابن عفالق و ابن مطلق

محمد بن عبدالوهاب می گوید:

فأمّا ابن عبداللطیف وابن عفالق وابن مطلق فسبابة للتوحید! ... وابن فیروز هو أقربهم إلی الإسلام. (۲) امّا ابن عبداللطیف و ابن عفالق و ابن مطلق اینان دشنام‌دهنده توحیدند!! ... و ابن فیروز از همه آنان به اسلام نزدیک‌تر است.

این در حالی است که خود او اعتراف کرده که ابن‌فیروز شخصی از حنابله بوده و از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه بوده است.

و در جایی دیگر درباره او می گوید: «کافر کفراً أکبر مخرج من الملة» (۳)؛ «او کفر عظیمی دارد که او را از ملت اسلام خارج کرده است».

حال اگر وضعیت او که از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه است این چنین می‌باشد، حال و وضع علمای دیگر از شیعه و سنی نزد او چگونه است؟ خدا می‌داند.

۴. تکفیر مسلمانان

الف) نسبت انکار معاد به غالب مردم

۱- الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۳۵۵.

۲- همان، ص ۷۸.

۳- همان، ص ۶۳.

ص۵۳

او در جایی دیگر غالب مردم را منکر بعث و قیامت معرفی کرده است. (۱)

ب) تکفیر اکثر مسلمانان

محمّد بن عبد الوهاب، در جایی دیگر سواد اعظم؛ یعنی غالب و اکثر مسلمانان را به جهت همراهی نکردن با عقایدش و مخالفت با آن ها، تکفیر کرده است. (۲)

او حتی کسانی که پیروانش را خوارج نامیده و با دشمنانش همراهی کرده‌اند را تکفیر کرده؛ گرچه همگی موحّد بوده باشند، چون دعوت او را انکار می‌کنند. (۳)

ج) تکفیر مسلمانان معاصر خود

محمّد بن عبدالوهاب درباره مسلمانان هم عصر خود می‌گوید:

وکثیر من أهل الزمان لا یعرف من الآلهة المعبودة إلّا هبل ویغوث ویعوق ونسراً واللات والعزّی ومناة!! فإن جاد فهمه عرف أنّ المقامات المعبودة الیوم من البشر والشجر والحجر ونحوها مثل شمسان وإدریس وأبوحدیدة ونحوهم منها. (۴)

۱- الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۴۳.

۲- همان، ص ۸.

۳- همان، ج ۱، ص ۶۳.

۴- همان، ص ۱۱۷.

ص ۵۴

و بسیاری از اهل این زمان از خدایان پرستیده شده به جز هبل و یغوث و نسر و لات و عزّی و منات را نمی‌شناسند. اگر فهم درستی داشتند می‌فهمیدند مقاماتی که امروز پرستیده می‌شود، از بشر و درخت و سنگ و نحو اینها از خورشید و ماه و ادریس و ابوحدیده و نحو اینها، از قبیل عبادت همان بت‌ها است.

وی می‌گوید: «شرك كفار قريش دون شرك كثير من الناس اليوم» (۱)؛ «درجه شرك كفار قريش، بسيار پايين‌تر از شرك مردم امروز است».

او همچنین می‌گوید:

فإذا علمت هـذا وعلمت ما عليه أكثر الناس علمت أنّهم أعظم كفراً وشركاً من المشركين الّذين قاتلهم النبی (ص). (۲) هنگامی که این مطلب را دانستی و دانستی آنچه را که اکثر مردم برآننـد، می‌فهمی که کفر و شرك افراد این زمان بیشتر از مشرکینی است که پیامبر (ص) با آنان به قتال پرداخت.

او در جایی دیگر می‌گوید:

لانكفّر إلّا من بلغته دعوتنا للحقّ ووضحت له المحجة وقامت عليه الحجة وأصرّ مستكبراً معانداً، كغالب ما نقاتلهم اليوم يصرون على ذلك الاشراك ويمتنعون من فعل الواجبات ويتظاهرون بأفعال الكبائر والمحرمات ... (۳) ما تکفیر نمی‌کنیم مگر کسانی را که دعوت حقّ ما به آنان رسیده

۱- الدر السنية، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲- همان، ص ۱۶۰.

۳- همان، ص ۲۳۴.

ص: ۵۵

و برهان و دلیل بر آنان واضح شده و حجت بر آنان قائم شده است، ولی در عین حال از روی استکبار و عناد بر عقیده خود اصرار می‌ورزدند؛ همانند غالب کسانی که ما امروزه با آنان می‌جنگیم. این افراد بر شرک ورزیدن خود اصرار دارند و از انجام واجبات امتناع کرده و به افعال محرمات کبیره تظاهر می‌نمایند ...

مقصود ایشان از شرک ورزیدن، همان تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و دیگر امور است که به خیال وی شرک به حساب می‌آیند.

دیدگاه علمای اهل سنت درباره محمد بن عبدالوهاب

اشاره

ص۵۶

اشاره

ص ۵۷

از زمان پیدایش وهابیت، عالمان برجسته اهل سنت پیوسته ضد عقاید انحرافی آنها موضع گرفته و افکارشان را نقد کرده‌اند؛ چنان‌که دکتر عبدالله بن عثیمین از وهابیان معاصر می‌گوید:

تبین الرسائل الشخصیهٔ للشیخ الامام، انّ نشاط المعارضهٔ النجدیهٔ کان مختلف الجوانب، و فی مقدمهٔ اوجه ذلک النشاط الکتابهٔ ضّدها. و المتأمل فی هذه الرسائل یری کثرهٔ تلک الکتابهٔ ... (۱) رساله‌های شخصی شیخ امام محمد بن عبدالوهاب روشن می‌کند که فعالیت‌های معارضان او در سرزمین نجد گسترده و همه‌جانبه بوده است، و در مقدمه همه این فعالیت‌ها، کتاب‌ها و نوشته‌هایی بوده که بر ضدّ او به رشته تحریر در آمده است، و کسی که در این رساله‌ها تأمل کند پی به کثرت این نوشته‌ها خواهد برد ...

۱- دعاوی المناوئین، ص ۳۲.

ص۵۸

از این رو، به بخشی از این موضع‌گیری‌ها اشاره می‌شود:

۱. محمّد بن عبدالله بن فیروز

او از علمای نجد است که در احساء سال ۱۱۴۲ ه. ق متولد شد ولی در نجد سکنی گزیده. او دارای اساتید و شاگردان زیادی بوده و در فنون بسیاری از علوم مهارت داشته و در سال ۱۲۱۶ ه. ق در بصره وفات یافته است. (۱)

عبدالعزیز محمد بن علی العبداللطیف در کتاب «دعاوی المناوئین» درباره او می‌نویسد:

ولکن هـذا الخصم- محمـد بن فیروز- قد بلغت محاربته و مناهضـته لهذه الدعوة حدّاً لایوصف، لذا مدحه احد خصوم هذه الدعوة و هو الحداد. (۲) و لکن این دشـمن- محمد بن فیروز- دشـمنی و قیام او بر ضدّ این دعوت به حدّی رسیده که قابل توصیف نیست، و لذا یکی از دشمنان این دعوت یعنی حداد او را مدح کرده است.

او همچنین درباره محمّد بن عبدالله بن فیروز می‌گوید:

وناهض محمـد بن فیروز (ت ۱۲۱۶ ه. ق) دعوة الشـیخ الامام اشـنع مناهضـة و اشـدها، و کاد لها بمختلف انواع الکید و المکر، و من جملة کیده انّه الّف کتاباً فی الردّ علی هذه الدعوة بعنوان

۱- علماء نجد، ج ۳، ص ۸۸۲.

۲- همان، ص ۳۶.

ص۵۹

(الرسالهٔ المرضیهٔ فی الردّ علی الوهابیهٔ). (۱) محمد بن فیروز بر ردّ دعوت شیخ امام شنیع‌ترین و شدیدترین قیام و نهضت را داشته و از هر طریقی در این راه کوشش نموده است که از جمله آنها اینکه کتابی را در ردّ این دعوت با عنوان «رساله مرضیه در رد وهابیت» تألیف کرده است.

۲. علوی بن احمد بن حسن حداد

او از علمای «حضرموت» بوده که در سال ۱۲۳۲ ه. ق متولد شده است، و دارای تألیفاتی می‌باشد. او در تعریفی که از محمد بن عبدالله بن فیروز حنبلی دارد، می‌گوید:

ولله درّ الشیخ محمد بن عبدالله فیروز الحنبلی، لمّا قام مجتهداً ابتغاء مرضاهٔ الله فی اطفاء بدعهٔ هذا الخبیث، کلّما رأی وجهاً لبعض اهل المذاهب الاربعهٔ تبع ذلک الوجه اذا کان مخالفاً لمایعلمه او یقوله ابن عبدالوهاب البدعی. (۲) خداوند شیخ محمد بن عبدالله بن فیروز حنبلی را جزای خیر دهد که چگونه در خاموش کردن بدعت این خبیث به جهت خشنودی خداوند قیام نموده و کوشید. و هر زمان که شخصیتی از اهل مذاهب اربعه را می‌دید در صورتی که مخالف با آراء محمد بن عبدالوهاب بدعت‌گزار بود او را دنبال می‌نمود.

۱- دعاوی المناوئین، ص ۴۲؛ الشیخ محمد بن عبدالوهب، حیاته و فکره، العثیمین، ص ۱۴۶.

۲- مصباح الأنام وجلاءالظلام فی ردّ شبه البدعی النجدی، علوی حداد، ص ۶۰.

ص ۶۰

او نیز درباره محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

اذا اراد الرجل ان یدخل فی دینه یقول له: اشهد علی نفسک انّک کنت کافراً، و اشهد علی والدیک انّهما ماتا کافرین، و اشهد علی العالم الفلانی و الفلانی انّهم کفّار، فان شهد بذلک قبله و الّا قتله. (۱) هرگاه کسی می‌خواست تا وارد دین او شود به او می‌گفت: بر خود گواهی ده که تو کافر بوده‌ای و نیز بر پدر و مادرت گواهی ده که آن دو کافر از دنیا رفته‌اند و بر فلان عالم و فلان عالم گواهی ده که کافرند. او اگر این گواهی‌ها را می‌داد او را قبول می‌کرد وگرنه او را به قتل می‌رسانید.

او در انتقاد از این عملکرد محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

ایها النجدی! کیف لاترضی بالأحیاء ان تجعلهم مشرکین حتی تعدیت ایها النجدی علی اموات المسلمین من سنین عدیدهٔ تقول ضالین مضلّین، حتی عینت اناساً من اکابر العلماء المحققین و ائمهٔ مقتدی بهم الصالحین ... (۲) ای نجدی! چگونه به زنده‌ها رضایت ندادی در اینکه آنان را مشرک دانستی تا اینکه بر اموات مسلمین سالیان متمادی گذشته نیز تجاوز کرده و می‌گویی که گمراه و گمراهِ‌کننده‌اند، تا به حدی که بسیاری از بزرگان علمای محققین و امامانی که مقتدای مردم و صالح بوده‌اند را نشانه رفته‌ای ...

۱- مصباح الأنام، ص ۵.

۲- همان، ص ۲۲.

ص ۶۱

او نیز در ردّ وهابیان در انطباق آیات مشرکان بر مسلمانان می گوید:

وامّا ما استدل به من الآیات الکریمهٔ علی تکفیر المسلمین کقوله تعالی: (قُلْ لِمَنِ الأَرْضُ وَ مَنْ فِیها إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ* سَیَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلا تَذَکَّرُونَ (۱)

و مابعدها من الآیات، هی انّما نزلت فی حق الکفار المنکرین للقرآن و الرسول (ص)، فأی مناسبهٔ بین المسلم و الکافر. (۲) و اما آنچه از آیات کریمه به آنها بر تکفیر مسلمانان استدلال شده همانند قول خداوند متعال: (بگو برای کیست زمین و آنچه در آن است اگر می‌دانید. زود است که بگویند: خدا. بگو: آیا متذکر نمی‌شوید) و ما بعد آن از آیات. این آیات در حق کفار منکر قرآن و رسول خدا (ص) نازل شده است، پس چه مناسبتی بین مسلمان و کافر.

او در ردّ اتهام وهابیان به مسلمانان می گوید:

هؤلاء مهما عظّموا الأنبیاء و الأولیاء، فانّهم لایعتقدون فیهم مایعتقدون فی جناب الحق تبارک و تعالی من الخلق الحقیقی التام، و انّما یعتقدون الوجاههٔ لهم عندالله فی امر جزئی، و ینسبونه لهم مجازاً، و یعتقدون انّ الأصل و الفعل لله سبحانه. (۳) مسلمانان هر چه که پیامبران و اولیا را تعظیم کنند ولی درباره آنان آنچه را درباره جناب حق و تبارک و تعالی معتقدند از خلق حقیقی

۱- مؤمنون: ۸۴ و ۸۵.

۲- مصباح الأنام، صص ۱۷- ۱۸، با اختصار.

۳- همان، ص ۵.

ص ۶۲

تام، معتقد نمی‌باشند بلکه معتقد به وجاهت داشتن اینان نزد خداوند در امر جزئی هستند و آن را به اولیا از باب مجاز نسبت می‌دهند و معتقدند که اصل و فعل برای خدای سبحان است.

او نیز می گوید:

وامّا النصّ النجدی بمنع النذر مطلقاً للأکابر، فمن افترائه علی کتب الشریعهٔ و جهله المرکب. (۱) اما نص نجدی [محمد بن عبدالوهاب] به منع نذر به طور مطلق برای بزرگان، این از اتهامات او بر کتاب‌های شریعت و جهل مرکب او به حساب می‌آید.

او دو کتاب در ردّ محمد بن عبدالوهاب و دعوت او تألیف کرده است، که اولین کتاب او با عنوان «السیف الباتر لعنق المنکر علی الأکابر» است (۲)، و بعد از آن کتاب دیگری را با عنوان «مصباح الأنام و جلاء الظلام فی ردّ شبه البدعی النجدی التی اضلّ بها العوام»، تألیف کرده است. این کتاب در هفده فصل تدوین شده و در هر فصلی ردّی بر دعوت محمد بن عبدالوهاب و تقریر مباحث مخالف با اوست، او در آن کتاب درصدد تقریر جواز استغاثه به ارواح اولیا و بنای بر قبور اولیا و مزارات صالحان برآمده است.

او درباره محمد بن عبدالوهاب می گوید:

یضمر دعوی النبوهٔ و تظهر علیه قرائنها بلسان الحال، لا بلسان

۱- مصباح الأنام، ص ۴۴.

۲- همان، ص ۲.

ص۶۳

المقال، لئلا تنفر عنه الناس. و یشهد بذلک ماذکره العلماء من انّ [ابن] عبدالوهاب کان فی اول امره مولعاً بمطالعهٔ اخبار من ادعی النبوهٔ کاذباً کمسیلمهٔ الکذّاب و سجاح و الأسود العنسی و طلیحهٔ الأسدی و اضرابهم. (۱) او در درون خود ادعای نبوت داشت و به زبان حال قرائن آن ظاهر می‌گشت نه به زبان گفتار، تا اینکه مردم از او بیزار نشوند. شاهد آن چیزی است که علما ذکر کرده‌اند به اینکه محمد بن عبدالوهاب در اوائل امرش شوق بسیاری به مطالعه اخبار مدعیان دروغین نبوت از قبیل مسیلمه کذّاب و سجاح و اسود عنسی و طلیحه اسدی و امثال آنها داشت.

او نیز درباره محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

کان ینتقص النبی (ص) کثیراً بعبارات مختلفهٔ، منها قوله: انّه طارش، بمعنی انّ غایهٔ امره انّه کالطارش الذی یرسل إلی اناس فی امر فیبلغهم ثم ینصرف. و کان بعضهم یقول: عصای خیر من محمّد (ص)، لانّها ینتفع بها بقتل الحیهٔ و نحوها، و محمّد قد مات و لم یبق فیه نفع اصلا، و انّما هو الطارش و مضی. و بهذا یکفر عند المذاهب الأربعهٔ، و من ذلک انّه کان یکره الصلاهٔ علی النبی (ص) و یتأذّ من سماعها و ینهی عن الجهر بها علی المنابر و یؤذی من یفعله، و منع من الإتیان بها علی المنابر لیلهٔ الجمعهٔ، و لذلک احرق (دلائل الخیرات) و غیره من کتب الصلاهٔ علی

۱- مصباح الأنام، ص ۴.

ص ۶۴

النبی (ص) و تستر بدعوی انّ ذلک بدعهٔ. (۱) او در بسیاری از اوقات با عبارات گوناگون به پیامبر (ص) نقص وارد می‌کرد، از آن جمله گفته اوست که محمّد (ص) طارش است، یعنی عاقبت کار او همانند شخص پیام‌رسان است که به جهت کاری به سوی مردم فرستاده می‌شود و امرش را ابلاغ می‌نماید و سپس منصرف می‌شود. و بعضی از آنها می‌گفتند: عصای من از محمّد (ص) بهتر است زیرا به وسیله آن در کشتن مار و امثال آن بهره می‌برم، ولی محمّد به طور حتم مرده و هرگز از او کسی بهره‌مند نمی‌شود، و همانا او همانند پیام‌رسانی است که آمده و رفته است. و بدین جهت است که نزد عموم مذاهب اربعه تکفیر شده است. و از جمله اینکه او درود فرستادن بر پیامبر (ص) را کراهت داشت و از شنیدن آن اذیت می‌شد و از جهر به صلوات بر منبرها نهی می‌کرد و کسی که این کار را انجام می‌داد او را اذیت می‌نمود، و از فرستادن صلوات در شب‌های جمعه بالای منبر منع می‌کرد و بدین جهت کتاب (دلائل الخیرات) و دیگر کتاب‌ها از کتاب صلوات بر پیامبر (ص) را سوزاند، این کار را با بهانه اینکه بدعت است انجام می‌داد.

او همچنین درباره محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

وکان یقول: انّ الربابهٔ فی بیت الخاطئهٔ اقل اثماً ممّن یناجی و یذکّربالصلاهٔ علی النبی (ص) علی المنابر. (۲) او می‌گفت: تار زدن در خانه زن بدکاره گناهش کمتر است

۱- مصباح الأنام، ص ۴.

۲- همان، ص ۶۷.

ص ۶۵

از کسی که نجوا کرده و ذکر صلوات بر پیامبر (ص) را بر بالای منابر می‌کند.

او نیز می‌گوید:

ومن اعظم بـدع النجدی عقده الدروس فی التجسـیم للباری، تعالی الله عن قول الجاحدین و الکافرین علواً کبیراً. (۱) و از بزرگ‌ترین بدعت‌های نجدی [محمد بن عبدالوهاب] تدوین درس‌هایی درباره تجسیم خداوند بود، خدایی که از گفتار منکران و کافران برتری زیادی دارد.

او همچنین می‌گوید: «ومع ذلک اظهر التجسیم و الحرکهٔ و الانتقال» (۲)؛ «در عین حال او اظهار تجسیم خدا و حرکت و انتقال او را نمود».

۳. عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن عدوان

او در قریه «اثیثیه» در «وشم» متولـد شد و علوم بسـیاری را فراگرفت، و دارای دیوان شـعر و برخی از رساله‌هاست. وی معاصـر محمد بن عبدالوهاب بود. او در سال ۱۱۷۹ ه. ق بعد از رجوعش از مدینه کنار وادی «عظیم» وفات یافت. (۳)

عبدالعزیز محمد بن علی العبد اللطیف می‌گوید:

وقد جاهر عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن عدوان (ت ۱۱۷۹ ه. ق) بالعداوهٔ للشیخ، فالّف رسالهٔ فی نحو ثمانیهٔ کراسات من القطع

۱- مصباح الأنام، ص ۱۳.

۲- همان، ص ۲۳.

۳- السحب الوابلهٔ، ص ۶۸۱؛ علماء نجد، ج ۲، ص ۴۷۳.

ص ۶۶

الصغیر ردّ بها الشیخ محمد بن عبدالوهاب. (۱) عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن عدوان با شیخ به طور علنی و آشکار به دشمنی پرداخت. او رساله‌ای را در هشت قسمت کوچک در ردّ شیخ محمد بن عبدالوهاب تألیف نمود.

۴. مربد بن احمد الوهیبی تمیمی

وی که معاصر ابن عبدالوهاب بود، در شهر «حریملاء» متولد شد و به جهت فراگیری دانش به «دمشق» رفت و قاضی آن دیار شد، و در سال ۱۱۷۱ ه. ق در شهر «رغبهٔ» به قتل رسید. (۲)

عبدالعزیز محمد بن علی العبد اللطیف که از مدافعان سرسخت محمد بن عبدالوهاب است درباره او می گوید:

وکان مربد بن احمد الوهیبی التمیمی من اهل حریملاء من اعداء الدعوهٔ و بلغ من عداوته و تضلیله ان ذهب إلی صنعاء فی الیمن، فشوّهٔ دعوهٔ الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ممّا جعل الصنعانی- علی رأی البسام- ینقض مدحه بقصیدهٔ اخری علی وزنها. (۳) مربد بن احمد وهیبی تمیمی از اهالی حریملاء از دشمنان دعوت [محمد بن عبدالوهاب] بود، و دشمنی و عداوت او به حدی رسید که سفری به صنعای یمن نمود و در آن دیار به مقابله با دعوت او

۱- دعاوی المناوئین، صص ۳۸- ۳۹.

۲- علماء نجد، ج ۳، ص ۹۴۷.

۳- همان، ص ۹۴۸.

ص ۶۷

پرداخت تا به حدّی که بنا بر رأی بسام باعث شد تا صنعانی قصیده‌ای را که در مدح محمد بن عبدالوهاب سروده بوده به قصیده‌ای هم وزن آن در ردّ او مبدّل کند.

این قصیده را نوه‌اش یوسف بن ابراهیم الامیر با عنوان «محو الحوبهٔ فی شرح ابیات التوبهٔ» شرح کرده است. (۱)

۵. سیف بن احمد عتیقی

او معاصر محمد بن عبدالوهاب و متوفای سال ۱۱۸۹ ه. ق است عبدالعزیز محمد بن علی درباره او می گوید:

ومن المناوئین لهـذه الدعوهٔ سـیف بن احمد العتیقی (ت ۱۱۸۹ ه. ق) و یتجلّی عـدائه بانّه جمع الردود التی ردّ علی الشـیخ محمـد بن عبدالوهاب، فکانت سـفراً ضخماً. (۲) و از جمله دشـمنان این دعوت [دعوت محمـد بن عبدالوهاب] سـیف بن احمد عتیقی است، و دشـمنی او در این تجلّی پیـدا کرده که تمـام ردیه‌های بر شـیخ محمـد بن عبـدالوهاب را در یک کتاب جمع نمود که کتاب بزرگی شد.

۶. احمد بن زینی دحلان (ت ۱۳۰۴ ه. ق)

او در سـال ۱۲۳۲ ه. ق در مکـه متولـد شـد و در آن دیـار متـولی امر افتـاء و تـدریس گشـت. او کـه مفـتی شافعی‌هـا در مکه بـوده کتاب‌هایی را در ردّ

۱- کشف النقاب، ص ۷۵.

۲- دعاوی المناوئین، ص ۴۰.

ص۶۸

وهابیان و علی الخصوص محمد بن عبدالوهاب تألیف کرده که از جمله آنها کتاب «الدرر السنیة فی الردّ علی الوهابیة» است. این کتاب چندین بار طبع شد و در ضمن کتاب او «خلاصة الکلام فی امراء البلد الحرام» و نیز کتاب دیگر او «الفتوحات الاسلامیة» موجود می‌باشد.

محمد منظور نعمانی درباره فعالیت‌های ضدّ وهابی او می‌نویسد:

صارت ارض الحجاز مرکز دعایة ضدّ الشیخ محمد بن عبدالوهاب و جماعته بعد ما اقصت الوهابیین قواتُ محمد علی باشا حاکم مصر آنذاک علی ایعاز من الحکومة العثمانیة ... (۱) سرزمین حجاز مرکز دعوت بر ضد شیخ محمد بن عبدالوهاب و جماعت او شد بعد از آنکه قوای محمد علی پاشا حاکم مصر در آن زمان با دستور دولت عثمانی وهابیان را بیرون راندند.

زینی دحلان درباره وهابیان می‌گوید:

فلایعتقدون موحداً الّا من تبعهم فیما یقولون، فصار الموحدون علی زعمهم اقل من کل قلیل. و قال له اخوه سلیمان یوماً: کم ارکان الاسلام یا محمد بن عبدالوهاب؟ فقال: خمسة، فقال: انت جعلتها ستة، السادس من لم یتبعک فلیس بمسلم، هذا عندک رکن سادس للاسلام. (۲) آنان کسی را موحدی نمی‌دانند جز آنکه آنان را در آنچه می‌گویند پیروی کند، و لذا موحدان به گمان آنان از هر چیزی کمترند. برادر او سلیمان روزی به او گفت: (ای محمد بن عبدالوهاب!) ارکان

۱- دعایات مکثفة ضد الشیخ محمدبن عبدالوهاب، صص ۲۶- ۲۷، چاپ مکتبة الفرقان، هند.

۲- الدرر السنیة فی الردّ علی الوهابیة، صص ۴۲- ۴۳.

ص۶۹

اسلام چند تاست؟ گفت: پنج تا. او گفت: تو آنها را شش تا قرار داده‌ای و ششمین آن را این می‌دانی که اگر کسی تو را پیروی نکرد مسلمان نیست و این نزد تو رکن ششم برای اسلام است.

او که معاصر ظهور وهابیان و در مکه مفتی شافعی‌ها بوده، می گوید:

وکانوا یصرحون بتکفیر الأمهٔ منذ ستمائهٔ سنهٔ، و اول من صرح بذلک محمد بن عبدالوهاب، فتبعوه فی ذلک. و اذا دخل انسان فی دینه و کان قد حجّ حجهٔ الاسلام قبل ذلک یقولون له: حجّ ثانیاً؛ فانّ حجتک الأولی فعلتها و انت مشرک فلاتسقط عنک الحجّ. (۱)

آنان تصریح به تکفیر امت از ششصد سال پیش می کنند، و اول کسی که تصریح به این مطلب نمود محمد بن عبدالوهاب است، و دیگران از او در این امر متابعت کردند. و اگر کسی به دین او وارد می‌شد در حالی که قبل از آن حج به جای آورده بود به او می گفتند: دوباره حج به جای آور؛ چرا که حج اولی که به جای آورده‌ای در حال شرک بوده و از تو ساقط نمی گردد.

او نیز می گوید:

وکان یقول لهم: انّی ادعوکم إلی الدین، و جمیع ما هو تحت السبع الطباق مشرک علی الإطلاق، و من قتل مشرکاً فله الجنهٔ، و صارت نفوسهم بهذا القول مطمئنهٔ. (۲)

محمد بن عبدالوهاب به آنان می گفت: من شما را به دین دعوت

۱- الدرر السنیهٔ فی الردّ علی الوهابیهٔ، ص ۵۰.

۲- همان، ص ۴۶.

ص ۷۰

می کنم، [می گویم:] و تمام افرادی که زیر هفت طبقه آسـمان هسـتند به طور مطلق مشـرک‌اند، و هر کس مشـرکی را به قتل برساند بهشت بر او واجب می‌شود. و نفوس آنان به این گفتار مطمئن بود.

او در ردّ وهابیان می گوید:

وعمدوا إلی آیات کثیرهٔ من آیات القرآن التی نزلت فی المشرکین، فحملوها علی المؤمنین. (۱) آنان متعرض آیات بسیاری از آیات قرآن شده‌اند که درباره مشرکان نازل شده و آنها را بر مؤمنان حمل نموده اند.

و نیز می گوید:

وتمسّک فی تکفیر المسـلمین بآیات نزلت فی المشـرکین، فحملها علی الموحدین. (۲) او در تکفیر مسـلمانان به آیاتی تمسک کرد که درباره مشرکان نازل شده و آنان را بر موحدان حمل نمود.

زینی دحلان که معاصر محمد بن عبدالوهاب بوده درباره او و پیروانش می گوید:

ویمنعون من الصـلاهٔ علی النبی (ص) علی المنـابر بعـد الأـذان حتی انّ رجلا صالحاً کان اعمی و کان مؤذّناً و صـلّی علی النبی (ص) بعد الأذان بعد ان کان المنع منهم، فاتوا به إلی محمّد بن عبدالوهاب فأمر به ان یُقتل فقُتل. و لو تتبعتُ لک ماکانوا

۱- الدرر السنیهٔ، ص ۳۲.

۲- همان، ص ۵۱.

ص ۷۱

یفعلونه من امثال ذلک لملأت الدفاتر و الأوراق، و فی هذا القدر الکفایهٔ. (۱) آنان مردم را از درود فرستادن بر پیامبر (ص) بر بالای منابر بعـد از اذان منع می‌نمودنـد، تا به حـدی که مردی صالح که کور و مؤذن بود بعد از منع مردم از آن بر پیامبر (ص) بعد از اذان درود فرستاده بود، او را نزد محمّد بن عبدالوهاب آوردند و دستور داد تا او را به قتل برسانند. اگر من برای تو کارهایی را که از این قبیل انجام داده‌اند بازگو کنم دفترها و ورق‌ها از آنها پر خواهد شد، ولی همین مقدار برای تو کفایت می‌کند.

او همچنین می‌گوید:

وکان کثیر من مشایـخ ابن عبـدالوهاب بالمدینـهٔ یقولون: سـیضلّ هـذا او یضلّ الله به من ابعـده و اشـقاه، و کان الأمر کذلک. و زعم محمّـد بن عبدالوهاب انّ مراده بهذا المذهب الذی ابتدعه اخلاص التوحید و التبری من الشـرک، و انّ الناس کانوا علی الشـرک منذ ستمائهٔ سـنهٔ، و انّه جـدّد للناس دینهم، و حمل الآیات القرآنیـهٔ التی نزلت فی المشـرکین علی اهل التوحیـد ... (۲) بسـیاری از اساتید محمّـد بن عبـدالوهاب در مـدینه می‌گفتنـد: زود است که این مرد گمراه شود و خداونـد به واسـطه او کسـانی را که از خودش دور کرده و شـقی نمـوده گمراه سـازد، و پیش‌بینی آنهـا به وقـوع پیـوست. محمّـد بن عبـدالوهاب گمـان کرده بود که مقصودش از این مذهبی که

۱- الدرر السنیهٔ، ص ۷۷.

۲- الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۶۷.

ص ۷۲

اختراع کرده توحید خالص و بیزاری و دوری از شرک است و اینکه مردم از ششصد سال پیش مشرک بوده‌اند و او بوده که دینشان را تجدید کرده است. او کسی بود که آیات قرآن که درباره مشرکان نازل شده بود همگی را بر اهل توحید حمل نمود ...

۷. محمد توفیق سوقیه

او نیز که از اهـالی شام است کتابی را با نام «تبیین الحق و الصواب بالرد علی اتباع ابن عبـدالوهاب» تألیف کرده و در دمشق به چاپ رسیده است.

او درباره وهابیان می‌گوید:

وممّا تمـذهبت به الوهابیـهٔ فی العقیدهٔ اثبات الید و الوجه و الجههٔ للباری و جعله جسـماً یصـعد و ینزل. (۱) از جمله عقایـدی که جزء مذهب وهابیان به حساب می‌آید اثبات دست و صورت و جهت برای خداوند و جسمانیت اوست که بالا رفته و پایین می‌آید.

۸.شیخ محمّد بن عبدالله نجدی

مفتی حنابله در مکه در سال ۱۲۹۵ ه. ق، شـیخ محمّد عبدالله نجدی حنبلی در کتاب «السحب الوابلهٔ علی ضرائع الحنابلهٔ» درباره پدر محمّد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

وهو والد محمّد، صاحب الدعوهٔ التی انتشر شررها فی الآفاق، و لکن بینهما تباین، مع انّ محمّداً لم یتظاهر بالدعوهٔ الّا بعد موت

۱- تبیین الحق والصواب، ص ۳۵.

ص۷۳

والده، و اخبرنی بعض من لقیته، عن بعض اهل العلم، عمّن عاصر الشیخ عبدالوهاب هذا انّه کان غضبان علی ولده محمّد؛ لکونه لم یرض ان یشتغل بالفقه کأسلافه و اهل جهته، و یتفرس فیه ان یحدث منه امر، فکان یقول للناس: یا ما ترون من محمّد من الشرّ. فقدّر الله ان صار ما صار. و کذلک ابنه سلیمان اخو الشیخ محمّد کان منافیاً له فی دعوته و ردّ علیه ردّاً جیّداً بالآیات و الآثار، لکون المردود علیه لایقبل سواهما و لایلتفت إلی کلام عالم متقدّماً او متأخراً کائناً من کان، غیرالشیخ تقی الدین بن تیمیة و تلمیذه ابن القیم؛ فانّه یری کلامهما نصاً لایقبل التأویل، و یصول به علی الناس و ان کان کلامهما علی غیر مایفهم. و سمّی الشیخ سلیمان ردّه علی اخیه (فصل الخطاب فی الردّ علی محمّد بن عبدالوهاب) و سلّمه الله من شرّه و مکره مع تلک الصولة الهائلة التی أرعبت الأباعد، فانّه کان اذا باینه احد و ردّ علیه و لم یقدر علی قتله مجاهرة یرسل الیه من یغتاله فی فراشه او فی السوق لیلا، لقوله بتکفیر من خالفه و استحلاله قتله. و قیل: انّ مجنوناً کان فی بلدة و من عادته ان یضرب من واجهه ولو بالسلاح، فأمر محمّد ان یعطی سیفاً و یُدخل علی اخیه الشیخ سلیمان و هو فی المسجد وحده، فادخل علیه، فلمّا رآه الشیخ سلیمان خاف منه فرمی المجنون السیف من یده و صار یقول: یا سلیمان! لاتخف انّک من الآمنین، و یکرّرها مراراً، و لاشک انّ هذه من الکرامات. (۱)

۱- السحب الوابلة علی ضرائح الحنابلة، ص ۲۷۵.

ص: ۷۴

او پدر محمّد صاحب دعوتی است که شعله‌های شرارت آن تمام عالم را فراگرفت، ولی بین پدر و پسر ضدّیت بود، با اینکه محمّد بعد از مرگ پدرش تظاهر به دعوت خود نمود. برخی از عالمان معاصر وی که او را دیده‌اند، به من گفته‌اند شیخ عبدالوهاب پدر محمّد بوده و بر فرزندش محمّد غضبناک بود؛ زیرا راضی نبود که او و همانند پیشینیان و اقوامش مشغول به درس فقه شود، و به زیرکی در مورد وی فهمیده بود که بدعت و انحرافی از او سر زند، و لذا به مردم می‌گفت: زود است که شرّی از او مشاهده کنید، و خداوند آنچه را که باید بشود مقدّر ساخت. و نیز فرزندش سلیمان برادر شیخ محمّد با دعوتش مخالف بود و ردّیه خوبی را که از آیات و روایات استفاده کرده بود بر او نوشت؛ زیرا او تنها آیات و روایات را قبول می‌کرد و به کلام متقدمین یا متأخرین هر که باشد التفات نمی‌کرد، و تنها برای کلام تقی الدین بن تیمیه و شاگردش ابن قیم ارزش قائل بود؛ زیرا کلام آن دو را نص می‌دانست که هرگز تأویل نمی‌پذیرد، و با کلام آن دو بر مردم حمله می‌کرد، گرچه کلام آن دو برخلاف آن چیزی باشد که فهمیده می‌شود. شیخ سلیمان ردّیه‌اش که بر ضدّ برادرش نوشته بود را به نام (فصل الخطاب فی الردّ علی محمّد بن عبدالوهاب) نهاد، و خداوند او را از شرّ و حیله برادرش با آن هیبت ترسناکی که داشت و حتی افراد اجنبی را هم ترسانده بود، سالم نگاه داشت. او کسی بود که هرگاه شخصی با او به مخالفت می‌پرداخت یا بر او ردّیه‌ای می‌نوشت و قدرت نداشت که به طور علنی او را به قتل برساند، کسی را

ص: ۷۵

می‌فرستاد تا در رختخوابش او را به قتل رساند یا شبانه او را در بازار ترور کند؛ زیرا که او مخالفانش را تکفیر کرده و کشتن آنان را حلال می‌دانست. و گفته شده که دیوانه‌ای در شهری بود و از عادت او این بود که با هرکه روبرو می‌شد به صورتش می کوبید گرچه با اسلحه باشد. محمّد روزی به دست او شمشیری داده و دستور داد تا بر برادرش سلیمان که در مسجد تنها بود وارد شود. او را داخل مسجد کرد، و چون شیخ سلیمان آن مرد دیوانه را دید از او ترسید و در آن هنگام او شمشیر را از دستش انداخت و شروع به سخن کرد که ای سلیمان! نترس، تو در امانی، و این کلام را تکرار می‌نمود. و شکی نیست که این کار از کرامات شیخ سلیمان به حساب می آید.

۹. ابوحامد بن مرزوق

او درباره محمّد بن عبدالوهاب می گوید:

... و قد ردّ بعض اتباع الأئمهٔ الأربعهٔ علیه و علی مقلّدیه بتآلیف کثیرهٔ جیّدهٔ. و ممّن ردّ علیه من الحنابلهٔ: اخوه سلیمان بن عبدالوهاب. و من حنابلهٔ الشام: آل الشطّی و الشیخ عبدالقدّومی النابلسی فی رحلته، و کلّها مطبوعهٔ فی ناحیتین: زیارهٔ النبی (ص) و التوسل به و بالصالحین من امّته، و قالوا: انّه مع مقلّدیه من الخوارج. و ممّن نصّ علی هذا: العلامهٔ المحقق السید محمّد امین بن عابدین فی حاشیته: (ردّ المحتار فی الدر المختار) فی باب البغاهٔ، و الشیخ الصاوی المصری فی حاشیته علی الجلالین؛

ص ۷۶

لتکفیره اهل لا اله الّا الله، محمّد رسول الله، برأیه. و لاشک انّ التکفیر سمهٔ الخوارج و کلّ المبتدعهٔ الذین یکفرون مخالفی رأیهم من اهل القبلهٔ ... (۱) ... برخی از پیروان امامان چهارگانه بر او و مقلّدانش با تألیفات زیاد و کامل ردّ نوشته‌اند که از جمله آنها از حنابله: برادرش سلیمان بن عبدالوهاب، و از حنابله شام: آل شطّی و شیخ عبدالقدومی نابلسی در رحله‌اش می‌باشد، و تمام آنها در دو جنبه به طبع رسیده است؛ یکی زیارت پیامبر (ص) و دیگری توسل به او و صالحان از امتش. آنان گفته‌اند: محمّد بن عبدالوهاب با مقلّدانش از خوارج اند. و نیز از جمله کسانی که بر این مطلب- که وهابیان از خوارج‌اند- تصریح کرده علّامه محقق سید محمّد امین بن عابدین در حاشیه (ردّ المحتار فی الدر المختار) در باب بغات، و نیز شیخ صاوی مصری در حاشیه‌اش بر (جلالین) است؛ زیرا محمّد بن عبدالوهاب اهل (لا اله الّا الله و محمّد رسول الله (ص)) را به رأیش تکفیر کرده است، و شکی نیست که تکفیر دیگران کار خوارج و هر بدعت‌گذاری است که مخالفان رأی خود از اهل قبله را تکفیر می‌کنند ...

۱۰. شیخ محمّد بن سلیمان کردی، از اساتید محمّد بن عبدالوهاب

مفتی مکه سید احمد بن زینی دحلان از او نقل کرده که در ردّ محمّد بن عبدالوهاب خطاب به او می‌گوید:

یابن عبدالوهاب! سلام علی من اتبع الهدی، فانّی انصحک لله ان

۱- التوسل بالنبی و بالصالحین، ص ۱، چاپ استامبول، ۱۹۸۴ م.

ص: ۷۷

تکفّ لسانک عن المسلمین ... و لاسبیل لک الی تکفیر السواد الأعظم من المسلمین و انت شاذّ عن السواد الأعظم، فنسبهٔ الکفر الی من شذّ عن السواد الأعظم اقرب؛ لانّه اتبع غیر سبیل المؤمنین. قال الله تعالی: (وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِیراً)، و انّما یأکل الذنب من الغنم القاضیهٔ. (۱) ای فرزند عبدالوهاب! درود بر هرکسی که از هدایت پیروی کرده است. من به خاطر خدا تو را نصیحت می‌کنم که زبانت را از مسلمانان بازداری ... و تو نمی‌توانی و حق نداری عموم مسلمین را تکفیر کنی؛ زیرا تو یک فرد از این امتی و نسبت کفر به کسی که از عموم مسلمانان خارج شده به واقع نزدیک‌تر است؛ زیرا که او از غیر راه مومنین پیروی کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: (کسی که بعد از آشکار شدن حق از پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید ما او را به همان راهی که می‌رود می‌بریم و او را به دوزخ داخل می‌کنیم و سرانجام بدی است). و همانا گرگ گوسفند وامانده را می‌خورد (و تو وامانده از امتی).

۱۱. محمّد فقیه بن عبدالجبار جاوی

او درباره محمّد بن عبدالوهاب می‌گوید:

... و کان فی اوّل امره مولعاً بمطالعهٔ اخبار من ادعی النبوهٔ کاذباً کمسیلمهٔ الکذّاب و سجاح و الأسود العنسی و طلیحهٔ الأسدی و

۱- خلاصهٔ الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، ج ۲، ص ۲۶۰، چاپ مصر.

ص: ۷۸

اضرابهم، فکان یضمر فی نفسه دعوی النبوة، و لو امکنه اظهار هذه الدعوی لأظهرها. و اذا تبعه احد و کان قد حجّ حجة الاسلام یقول له: حجّ ثانیاً فانّ حجّتک الأولی فعلتها و انت مشرک فلاتقبل، ولاتسقط عنک الفرض. و اذا اراد احد ان یدخل فی دینه یقول له بعد الاتیان بالشهادتین: اشهد علی نفسک انّک کنت کافراً و اشهد علی والدیک انّهما ماتا کافرین، و اشهد علی فلان و فلان- و یسمی له جماعة من اکابر العلماء الماضین- انّهم کانوا کفاراً، فان شهدوا قَبِلَهم و الّا امر بقتلهم. و کان یصرّح بتکفیر الأمة من منذ ستمائة سنة. و کان یکفّر کلّ من لایتبعه و ان کان من اتقی المتقین، فیسمّیهم مشرکین و یستحلّ دماءهم و اموالهم، و یثبت الایمان لمن اتبعه و ان کان من افسق الفاسقین، و کان ینتقص النبی (ص) کثیراً بعبارات مختلفة و یزعم انّ قصده المحافظة علی التوحید. (۱)

... او در ابتدای عمرش حرص فراوانی به مطالعه اخبار مدعیان دروغین نبوت از قبیل: مسیلمه کذّاب، سجاح، اسود عنسی، طلحه اسدی و امثالآنها داشت، و لذا در ذهنش ادعای نبوت را می‌پروراند و اگر می‌توانست که چنین ادعایی کند آن را اظهار می‌داشت ... و هرگاه کسی پیرو او می‌شد در حالی که حجّ واجب را انجام داده بود به او می گفت: دوباره حجّ به جای آور؛ چرا که حجّ اول را که انجام دادی در حال شرک بودی و لذا قبول نمی‌باشد و واجب را از گردنت ساقط نکرده است. و چون کسی می‌خواست

۱- النصوص الاسلامیة فی الردّ علی مذهب الوهابیة، صص ۴۰ و ۴۱، چاپ مصر، ۱۹۲۲ م.

ص: ۷۹

وارد دینش شود بعد از ذکر شهادتین به او می گفت: بر خودت گواهی بده که قبلًا کافر بودی و نیز بر پدر و مادرت گواهی بده که با کفر از دنیا رفته‌اند. و نیز بر فلان شخص و فلان شخص گواهی بده که کافر بوده‌اند، و اسم آنان که جماعتی از بزرگان علمای پیشین بود را به زبان جاری می کرد. و اگر او چنین گواهی می‌داد او را می‌پذیرفت وگرنه دستور می‌داد تا او را به قتل برسانند. او تصریح می کرد که امت اسلام ششصد سال کافر بوده است. و نیز هر کسی را که از او پیروی نمی کرد تکفیر می‌نمود گرچه از بهترین پرهیزکاران به حساب می‌آمد و آنها را مشرک می‌نامید و خون‌ها و اموالشان را مباح می کرد، و تنها ایمان را برای کسانی ثابت می‌دانست که از او پیروی کنند گرچه از بدترین افراد به حساب می‌آمدند. او در بسیاری از موارد با عبارات گوناگون به پیامبر (ص) نقص وارد می کرد و گمان می کرد که قصد و هدفش محافظت از توحید است.

۱۲. شیخ عبدالله هروی

شیخ عبدالله هروی معروف به حَبَشی درباره محمّد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

... و قد ظهر بدعوة ممزوجة بأفکار منه زعم انّها من الکتاب و السنة، و اخذ بدع تقی الدین احمدبن تیمیة فأحیاها؛ و هی تحریم التوسل بالنبی و تحریم السفر لزیارة قبر الرسول و غیره من الأنبیاء و الصالحین بقصد الدعاء هناک رجاء الإجابة من الله،

ص: ۸۰

و تکفیر من ینادی بهذا اللفظ: یا رسول الله أو یا محمّد أو یا علی ... (۱) ... او با دعوتی ظهور کرد که با افکاری مخلوط بود که گمان می‌کرد از قرآن و سنت است. او کسی بود که بدعت‌های تقی الدین احمد بن تیمیه را گرفته و آنها را احیا نمود؛ از قبیل تحریم توسل به پیامبر (ص) و تحریم سفر به جهت زیارت قبر پیامبر (ص) و غیر او از انبیاء و صالحان به قصد دعا در آن مکان به امید اجابت از جانب خدا، و تکفیر کسی که این‌گونه ندا می‌دهد: ای رسول خدا! ای محمّد! ای علی! ...

۱۳. شیخ محمّد طاهر یوسف تیجانی مالکی اشعری

او درباره معتقدات وهابیان می‌گوید:

ومن معتقداتهم الباطلهٔ المهلکهٔ لهم انّهم یعتقدون بانّ کلّ من زار قبر سیدنا محمّد لیردّ علیه السلام و یتوسل به فانّهم یحکمون علیه بالکفر و الشرک؛ لاعتقادهم انّ الزیارهٔ للقبر الشریف و ردّ السلام لساکنه و التوسل به عبادهٔ للقبر، فویل لمن یعتقد ذلک، و لایوجد احد علی وجه الارض من المسلمین بل و من الکفّار جمیعاً بان یعتقد مرتبهٔ الألوهیهٔ او الربوبیهٔ فی مخلوق قطّ ما عدا محمّد بن عبدالوهاب الذی اتخذ الهه هواه و اضلّه الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوهٔ بتغییره و تحریفه للقرآن و الحدیث مع تنقیصه الأنبیاء و المرسلین و

۱- المقالات السنیهٔ، ص ۴۶.

ص: ۸۱

الأولیاء و الصالحین، و تنقیصهم تعمّداً کفر باجماع الأئمهٔ الأربعهٔ، و لاسیّما تنقیص سیّدنا محمّد، و انّ محمّد بن عبدالوهاب اصله من قبیلهٔ تمیم و هی اکبر قبیلهٔ آذت الرسول ...

وانّ محمّد بن عبدالوهاب کان مغضوب الوالد و المشایخ والأهل، و کان یطرد من بلد اذا بدا وعظه و ارشاده و اظهار عقیدته الفاسدهٔ ذلیلاً حقیراً مهاناً، الی ان وصل إلی بلد اهلها بادیهٔ و رعاهٔ بهائم، و لایفقهون شیئاً فی الدین، و اثر فیهم بهذه العقیدهٔ و اضلّهم و تعاونوا معه، و بهم قد تمکن من نشر دینه الجدید و کفّره علماء مکّهٔ و منع من الحجّ ... (۱) از اعتقادات باطل و مهلک وهابیان آن است که آنان معتقدند به اینکه هر کسی که به زیارت قبر سید ما محمّد (ص) رود تا بر او درود فرستاده و به او توسل جوید، او محکوم به کفر و شرک است؛ به جهت آنکه زیارت قبر شریف حضرت و ردّ سلام بر ساکن آن و توسل به او را عبادت قبر به شمار می‌آورند. پس وای بر کسی که چنین اعتقادی را دارد، و هرگز کسی از مسلمانان در روی زمین چنین اعتقادی را ندارد، بلکه حتی از کفّار کسی این عقیده را ندارد که مرتبه الوهیت یا ربوبیت برای مخلوق است، جز محمّد بن عبدالوهاب که خدای خود را هوای نفسش قرار داده و خداوند او را با وجود علم گمراه کرده و بر گوش و قلبش مهر کرده و بر چشمش پرده‌ای قرار داده است؛ زیرا قرآن و حدیث را تغییر و تحریف داده و به انبیاء مرسلین و اولیا و صالحان نقص وارد کرده

۱- صاروخ الغارهٔ، صص ۹- ۱۱، چاپ سودان.

ص: ۸۲

است، و می‌دانیم که نقص وارد کردن به آنها از روی عمد به اجماع امامان چهارگانه کفر است، خصوصاً وارد کردن نقص به آقای ما محمّـد. و نیز می‌دانیم که محمّـد بن عبدالوهاب اصـلش از قبیله تمیم است، بزرگ‌ترین قبیله‌ای است که پیامبر (ص) را آزار داده است ...

آری، محمّـد بن عبـدالوهاب مورد غضب پـدر و اساتیـد و اهل خود بود و هنگامی که موعظه‌ها و ارشادات و عقایـد فاسدش اظهار می‌شد او را از شهری به شهر دیگر با ذلت و حقارت و اهانت طرد می‌نمودند تا آنکه به شهر اهل خود رسید که همگی بادیه‌نشین و حیوان چران بودند و هیچ چیز از دین نمی‌دانستند، و لذا عقیده او در آنها تأثیر گذاشته و آنان را گمراه کرد، و همگی او را در آن راه کمک کردنـد، و لـذا با کمک و مساعـدت آنها توانست دین جدیـد خود را منتشـر کند. و در آن حال بود که علمای مکه او را تکفیر کرده و از حج منعش نمودند ...

۱۴. شیخ عبد بن الحاج وصیف

او که از علمای شافعی مصر است درباره وهابیان می گوید:

اما وقـد قام الوهابیون النجـدیون و اشـیاعهم الجاهلون فی زماننا هـذا بنشـر الفتنـهٔ فی دین الاسـلام فی کلّ مکان و انکار ما علیه عمل الأئمهٔ الأعلام، فقد وجب علینا بیان اصـلهم و السبب الداعی الی ابتداعهم، کما شرعنا بتوفیق الله فی تألیف کتاب للردّ علیهم سمّیناه به «ضلالات الوهابیّین و جهالهٔ المتوهبین» ...

والوهابیون قوم من اجلاف العرب و حمقاهم، اتباع محمّد بن

ص:۸۳

عبدالوهاب النجدی المشرقی المبتدع الضالّ المضلّ، اتبعه حینما نشر مبادءۀ السخیفۀ فیهم تبعیّۀ عمیاء، و لیس عندهم یومئذ من قوّۀ التکفیر الصحیح و لامن المرونۀ السیاسیۀ ...

نشأ بین ابوین صالحین، بل کان والده الشیخ عبدالوهاب مع صلاحه من خیرۀ العلماء الأجلّاء المحبین للعلم و نشره ... و من اجل هذا انفد ولده محمد المذکور الی مدینۀ الرسول لیأخذ العلم عن شیوخها، فمکث فیها ذلک الولد النحس مدۀ غضب الله علیه فیها و نفت المدینۀ خبثها، فتلقی الی مکّۀ المکرمۀ یتلقی دروس العلم عن شیوخها و لازم من افاضلهم الشیخ محمّد بن سلیمان الکردی و الشیخ محمّد حیاۀ السندی الحنفی، الّا انّ شیوخه فی کل زمان و مکان کانت تلهج بذمه و السخط علیه و التحذیر منه؛ لما عرفوا فیه من الحاد و مروق بیّنین واضحین ... (۱) آگاه باشید که وهابیان نجدی و پیروان جاهل آنها در این زمان به گسترش فتنه در دین اسلام در هر مکان قیام کرده و آنچه را که ائمه اعلام بر آن اجماع کرده انکار می‌کنند. و لذا بر ما واجب است که اصل آنها را بیان کرده و انگیزه بدعتِ‌گذاری آنها را برای مردم بازگو کنیم، همان‌گونه که به توفیق خدا شروع به تألیف کتابی در ردّ آنها کرده و نام آن را «ضلالات الوهابیین و جهالۀ المتوهبین» نامیدیم ...

وهابیان گروهی از عرب‌های بی‌فرهنگ و احمق‌اند که از محمّدبن عبدالوهاب، نجدی مشرقی، بدعت‌گذار، گمراه و گمراه‌کننده پیروی

۱- مقدمه کتاب «نوراليقين فی مبحث التلقین»، صص ۳- ۵، چاپ مصر، ۱۳۱۹ ه. ق.

ص ۸۴

می کننـد، و هنگـامی که اصول نـادرست خود را در میان آنان منتشـر کرد مردم از او کورکورانه تبعیت نمودنـد، و آنان در آن روز قـدرت تفکّر صـحیح و درک سیاسـی قوی نداشـتند ... محمّـد بن عبـدالوهاب از پـدر و مادر صالـح به دنیا آمـد، بلکه پدرش شـیخ عبـدالوهاب با صالـح بودنش از علمای اخیار و جلیل القدر و دوسـتدار علم و نشـر آن بود ... و لذا فرزندش محمّد را به مدینه پیامبر (ص) فرسـتاد تا کسب علم از اساتیـد آن دیار نماید. آن فرزند نحس در آن دیار مدتی درنگ کرد، ولی خداوند بر او و در آن شـهر غضب نمود و مـدینه خود را از لوث وجود خبیث او پـاک کرد، و لـذا به سوی مکه مکرّمه رفت و دروس علم را از اساتیـد آن دیار فراگرفت و با بزرگان آن شهر امثال شیخ محمّد بن سلیمان کردی و شیخ محمّد حیات سندی حنفی ملازم شد، ولی اساتید او در هر زمان و مکان صـریحاً او را مـذمت و سـرزنش کرده و از او به غضب می‌آمدنـد و مردم را از او برحذر می‌داشـتند؛ زیرا در وجود او آثار الحاد و خروج از دین به طور آشکار و واضح می‌یافتند ...

۱۵. جمیل صدقی زهاوی، حنفی

او می گوید:

الوهابیهٔ فرقهٔ منسوبهٔ إلی محمّد بن عبدالوهاب. و ابتداء ظهور محمّد هذا کان سنهٔ ۱۱۴۳ ه. ق، و انّما اشتهر امره بعد الخمسین، فاظهر عقیدته الزائفهٔ فی نجد، و ساعده علی اظهارها محمّد بن سعود امیر الدرعیهٔ بلاد مسیلمهٔ الکذّاب، مجبراً اهلها علی متابعهٔ

ص ۸۵

ابن عبدالوهاب هذا، فتابعوه. و مازال ینخدع له فی هذا الأمر حی بعد حی من احیاء العرب حتی عمّت فتنته، و کبرت شهرته ... (۱) وهابیت فرقه‌ای است منسوب به محمّد بن عبدالوهاب که ابتدا ظهور او در سال ۱۱۴۳ ه. ق است، و امرش بعد از سال پنجاه مشهور گشت. او عقیده باطل خود را در «نجد» ظاهر نمود و محمّد بن سعود امیر «درعیه» در شهرهای «مسیلمه کذّاب» او را در آن عقاید مساعدت کرد و اهالی آن شهرها را بر پیروی ابن عبدالوهاب مجبور نمود و مردم نیز از او پیروی کردند، و همین طور قبیله‌های عرب یکی پس از دیگری گول او را خوردند تا آنکه فتنه او فراگیر شده و شهرتش همه جا را گرفت ...

او همچنین می گوید:

... و ممّن اخذ عنه فی المدینهٔ: الشیخ محمّد بن سلیمان الکردی و الشیخ محمّد حیاهٔ السندی، و کان الشیخان المذکوران و غیرهما من المشایخ الذین اخذ عنهم یتفرّسون فیه الغوایهٔ و الإلحاد و یقولون: سیضلّ الله تعالی هذا و یظلّ به من اشقاه من عباده. فکان الامر کذلک، و کانابوه عبدالوهاب- و هو من العلماء الصالحین- یتفرّسفیه الإلحاد و یحذّر الناس منه، و کذلک اخوه الشیخ سلیمان ... (۲) ... از جمله کسانی که محمّد بن عبدالوهاب در مدینه از او علم

۱- الفجر الصادق، ص ۱۶، چاپ مصر، ۱۳۲۳ ه. ق.

۲- همان.

ص ۸۶

فراگرفته شیخ محمّد بن سلیمان کردی و شیخ محمّد حیات سندی است. این دو استاد و دیگر کسانی که او از آنان علم فرا گرفت همگی در او گمراهی و الحاد را بـه زیرکی فهمیدنـد و می‌گفتنـد: زود اسـت که خداونـد متعـال او را گمراه کرده و افراد شـقی از بنـدگانش را به سـبب او گمراه سازد. و همین طور نیز اتفاق افتاد. و نیز پـدرش عبـدالوهاب که از علمای صالح بود و برادرش شـیخ سلیمان به زیرکی در او الحاد را یافته بودند و لذا مردم را از او برحذر می‌داشتند ...

باز می‌گوید:

قاتل الله الوهابیـهٔ، انّها تتحرّی فی کلّ امر تکفیر المسـلمین ممّا یثبت انّ همّها الأکبر هو تکفیرهم لاغیر، فتراها تکفّر من یتوسّل الی الله تعالی بنبیّه و یسـتعین باستشـفاعه الی الله تعالی علی قضاء حوائجه، و هی لاتخجل اذ تسـتعین بدولهٔ الکفر علی قضاء حاجتها التی هی قهر المسـلمین و حربهـم و شـق عصـاهم. (۱) خداونـد وهـابیت را بکشـد که در هرکـاری شـروع به تکفیر مسـلمین می‌کننـد، گـویا بزرگ‌ترین همّتشان تکفیر مسلمانان است. و لذا آنان را می‌بینی که افرادی را که به پیامبر خدا (ص) توسل کرده و از شفاعت او در حاجاتشـان نزد خداونـد کمـک می‌گیرنـد را تکفیر می‌نمایـد. آنان خجالت نمی‌کشـند که چگونه از دولت کفر در بر آورده شـدن حاجاتشان کمک می‌خواهند، دولتی که با مسلمانان دشمن بوده و با آنان در جنگ است و درصدد پراکنده کردن آنان می‌باشد.

۱- الفجر الصادق، ص ۷۳.

ص: ۸۷

کتابنامه * قرآن کریم.

۱. تاریخ المملکهٔ العربیهٔ السعودیهٔ، عبدالله الصالح العثیمین، ریاض، مکتبهٔ الابیکان، ۱۴۱۹ ه. ق.

۲. تاریخ نجد، عبدالله فیلبی، بیروت، المکتبهٔ الاهلیهٔ.

۳. تبیین الحق و الصواب بالردّ علی اتباع ابن عبدالوهاب، محمد توفیق سوقیهٔ الدمشقی، شام، مطبعهٔ الفیحاء.

۴. التندید بمن عدّد التوحید، حسن بن علی سقاف شافعی، چاپ دوم، دار الامام النووی، ۱۴۱۳ ه. ق.

۵. التوسل بالنبی والصالحین، ابوحامد بن مرزوق، چاپ استانبول، ۱۹۸۴ م.

۶. خلاصهٔ الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، طبع استانبول، ۱۹۸۶ م.

۷. خلاصهٔ الکلام فی بیان امراء البلدالحرام، چاپ مصر.

۸. داعیهٔ ولیس نبیاً، حسن بن فرحان مالکی، دار الراضی.

۹. الدرر السنیهٔ، احمد بن زینی دحلان.

۱۰. الدرر السنیهٔ، عبدالرحمن بن محمد نجدی، چاپ هفتم، ۱۴۲۵ ه. ق.

ص۸۸

۱۱. دعاوی المناوئین، عبدالعزیز محمد بن علی، چاپ اول، دار الوطن للنشر، ۱۴۱۲ ه. ق.

۱۲. دعایات مکثفهٔ ضد الشیخ محمد بن عبدالوهاب، هند، مکتبهٔ الفرقان.

۱۳. السحب الوابلهٔ علی ضرائح الحنابلهٔ، مجلهٔ العرب، سال ۱۲، ج ۹ و ۱۰.

۱۴. صاروخ الغاره، شیخ محمد طاهر یوسف تیجانی مالکی اشعری، چاپ مصر.

۱۵. علماء نجد خلال ستهٔ قرون، عبدالله بن عبدالرحمن بن صالح البسّام، مکه مکرمه، چاپ اول، مکتبهٔ النهضهٔ الحدیثهٔ، ۱۳۹۸ ه. ق.

۱۶. عنوان المجد، ابن بشر نجدی، ریاض، مکتبهٔ الریاض الحدیثه.

۱۷. الفجر الصادق فی الرد علی الفرقه الوهابیهٔ المارقه، جمیل صدقی الزهاوی، چاپ مصر، ۱۳۲۳ ه. ق.

۱۸. مصباح الانام وجلاء الضلام فی ردّ شبه البدعی النجدی التی اضل بها العوام، علوی بن احمد بن حسن حداد، مصر، المطبعهٔ العامرهٔ، ۱۳۲۵ ه. ق.

۱۹. النصوص الاسلامیهٔ فی الردّ علی مذهب الوهابیهٔ، چاپ مصر، ۱۹۲۲ م.

۲۰. نور الیقین فی مبحث الثقلین، شیخ عبد بن الحاج وصیف، چاپ مصر، ۱۳۱۹ ه. ق.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبِیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».